



Editor-in-chief: Mino Hemati  
Email: minohemati@gmail.com

Managing editor: Sharareh Rezaei  
Email: shararehrezaei.p@googlmail.com

سردبیر: مینو همتی

مدیرمسئول: شراره رضایی

نشریه ماهانه:

3rd Series, Issue 56  
سری سوم، شماره 56  
96 خرداد، May 2017

مطالب

معرکه انتخابات، سفره خالی مردم و وعده های سرخرمن کاندیداها  
ثریا شهابی

شعر "من زنی معدن زاده ام"  
ترجمه از حسین درفکی

آن سوی حقایق و کابوس های وحشتناک  
بخش اول  
سحر صامت خبرنگار سازمان رهایی زن

خواص بی بصیرت با بصیرت شدند و باز همان بازی تکرار...!  
پیام گلرخ ابراهیمی ابرایی از زندان بند زنان اوین

سخت‌تر از کار کردن در معدن، کار نکردن در معدن است. برای گذران زندگی چه کار باید کرد؟  
از صفحه ی فیس بوک امیرچمنی

بیکاری و روابط خانوادگی  
اسرین درکاله

آتش‌سوزی مهیب در کمپ ترک اعتیاد زنان  
ندای زنان ایران

مروری بر مبارزات و مطالبات کارگری، بمناسبت اول مه روزجهانی کارگر  
مصاحبه رهایی زن با ایوب رحمانی

طرح مطالبات اقلیت‌های جنسی برای اولین بار در فضای انتخاباتی  
شادی امین

ای کاش هرگز هیچ چیز شروعی نمی داشت  
مهنروش معظمی گودرزی

گزارش وضعیت حقوق بشر در ایران  
مرضیه آدمی

صفحه خبری

- پروین ذبیحی، فعال فعال حقوق زنان و کودکان، به عنوان یکی از شش برنده از دوره اول جوایز حقوق بشری رها، معرفی شد.
- بیش از 40 روز اعتصاب غذا جان آتنا دائمی در خطر است
- قهرمان ایرانی پارالمپیک از سوی همسرش ممنوع الخروج شد

راه های تماس با سازمان رهایی زن و با نمایندگان رهایی زن در هر کشور، فرکانس پخش ماهواره ای در ایران

معرکه انتخابات، سفره خالی مردم و وعده های سرخرمن کاندیداها

<https://youtu.be/bTIqqRITHVc>



در دهه های اخیر از سوئی رژیم اسلامی با براه انداختن معرکه انتخابات بر پوچ بودن دموکراسی اسلامی مهر تأیید کوبیده است و از سوی دیگر کسانی که پای صندوقهای رای رفته اند بخیال خود بخت نگون بخت خویش را با انتخاب بین بد و بدتر به آزمون گذارده اند. در این دوره از انتخابات که تمامی ترفندهای حکومت سوخته اند پاسخ مردم چه خواهد بود؟ در برنامه امشب با ثریا شهابی از فعالین مارکسیست و مدافع حقوق زنان و کودکان به گفتگو مینشینیم.

به نشریه رهایی زن بپیوندید

برای نشریه رهایی زن مطلب و مقالات "اجتماعی، حقوقی، روانشناسی، جامعه شناسی، بهداشتی، تجارب و گزارش های شخصی. از زندگی زنان (خودتان) و کودکان..."، شعر، اخبار، گزارش، ترجمه، معرفی کتاب و فیلم های خود را می توانید به آدرس ایمیل های زیر ارسال کنید.  
**Markazi@RahaiZan.org**

باتوجه به اینکه نظراتی در سطح جامعه مطرح میشوند که نیازمند پاسخگویی و حلاجی در برخورد آزادانه عقاید دارد و بعضا این نظرات مغایر با اهداف و سیاستهای رهایی زن نیز هستند، اینگونه نظرات در "ستون آزاد" منتشر میشود و در همینجا از فعالین حقوق زنان و بخصوص فعالین رهایی زن میخواهیم تا در پاسخگویی به این نظرات کوشا باشند.

مینو همتی

**مینو همتی:** ثریا شهبابی عزیز به برنامه رهایی زن خوش آمدید.

**ثریا شهبابی:** من به شما و بینندگان تلوزیون رهایی زن سلام میکنم و سپاسگذارم از این گفتگو

مینو همتی: قبل از بررسی ابعاد این معرکه انتخاباتی رژیم اسلامی، مایلیم نظراتان را در مورد ثبت نام صدها نفر و بعارتی هزار و اندی نفر کاندید از کودک 12 ساله پدر بزرگها حکایت از کدام طنز تاریخ میکند؟

ثریا شهبابی: تعداد وسیع شرکت کنندگان در ثبت نام برای کاندیداتوری ریاست جمهوری در واقع نشان از در دسترس بودن این مقامات در ذهن و روانشناسی جامعه ایران است. رابطه حکومت شوندهگان و حکومت کنندگان در ذهن مردم ایران به این صورت است که آنها موقتی هستند و زیر پای آنها

لرزان است بنابراین هر کسی میتواند خودش را کاندید کند. افرادی که ثبت نام برای

کاندیداتوری کردند به مراتب صالح تر و سالم تر و صاحب حق تر از کسانی هستند

که بر صندلی های حکومتداری نشسته اند چون کارگریکاری که به دنبال کار میگردد

، زنی که معترض به آپارتاید جنسی است و فردی که برای کودکش آینده و جامعه بهتر

میخواهد. اینها همه از ثبت نام کنندگان بودند بیش از هزار و ششصد نفر که ثبت

کردند و همگی رد شدند بجز کسانی که از غربال حکومت رد شدند و جالب که حتی

نزدیکترینهای سابق هم مورد قبول و تایید صلاحیت نبودند. این نشان میدهد که

حکومت ۳۶ ساله ایران هنوز نتوانسته میخ بقای حاکمیت خودش را محکم در اذهان و

روان مردم ایران بکوبد. در اذهان مردم اینها موقتی هستند و سرنگون میشوند، ویر

یا زود صندلی های حکومت داری از زیر پای ایشان کشیده میشود. شرکت وسیع عامه

مردم در ثبت نام کاندیداتوری ریاست جمهوری این پیام رو میفرسته که این مقامها

ابدی نیست اگر چه سالهاست غصب شده است. حق توده مردمی ست که ثبت نام

کرده اند و میخواهند و میتوانند صندلی را از زیر پای غاصبان بکشند

**مینو همتی:** بنظر میرسد اولین شهید بنام این تعزیه انتخاباتی آقای احمدی نژاد بود که

از فیتلر شورای نگهبان جهل و جنایت رد نشد با اینکه خود این کاندیدا پاره تن همین آقایان محسوب میشود. بنظر شما دعوا برسر عباى کدام ملاست؟

**ثریا شهبابی:** به نظر من خیلی سمبولیک بود و از این نظر تنها تعریفی که میشه ازش کرد ای هست که مردم ایران و بخصوص محرومین جامعه ایران کمترین ارزش و احترام و موقعیتی برای مقامات جمهوری اسلامی قائل نیستند و اگر سرپاموندند فط با حکم زور بوده است

**مینو همتی:** آنچه واضح است تمامی کاندیداها به سفره خالی مردم اشاره میکنند و وعده های سرخرمن میدهند تا بلکه با حلوا حلوا کردنهایشان گرسنگان شیرین کام شده و به پای صندوقها سرازیر شوند. بنظر شما آیا حنای این آقایان رنگ دارد؟

**ثریا شهبابی:** ببینید احمدی نژاد را رد صلاحیت کردند برای اینکه رئیسی هست

که همون کار رو انجام بده. احمدی نژاد توهم داشت و فکر میکرد میتواند با ورق

نفرت مردم از ولی فقیه بازی کند و ادعاهای عوام فریبانه پوپولیستی بکنه و دراین میدان

شانس خودش را امتحان کند قرار بود احمدی نژاد لولوی ترسناکی باشه که مردم را

بکشاند پشت روحانی و حمایت از او. الان ریسی هست و احمدی نژاد منفورتر از آن

هست که بتواند نفرت مردم از ولی فقیه را به حمایت از خود تبدیل کند ولی میتواندست

مشکل ساز باشد برای خود ولی فقیه بنابراین دمش را چیدند. ولایت فقیه اینطور رفتار

میکند حتی انتخاباتشان هم همینطور است. خودشان آدم نیستند نوکر ولایت

فقیه هستند به آنها میگوید بنشین به جای خود. تو حرف بزنی و تو حرف نزن و اسم

این را گذاشتند انتخابات

**مینو همتی:** بنظر میآید بازیگران این معرکه هر یک سناریوی خود را دنبال میکنند، حاج

آقا رئیسی معلوم الحال در دیدار با هیئت بلندپایه روسیه مسیر عقب نشینی پسابرجام

بدامان پرمهر پوتین را رقم میزند و روحانی هنوز بند نافش را به عادی سازی رابطه با

غرب گره زده است. در این کشاکش آیا آینده متفاوتی در انتظار مردم است؟ و پاسخ مردم به این معرکه گیری ادواری چگونه

خواهد بود؟

**ثریا شهبابی:** ببینید اینها وعده هایی که میدهند هنوز جوهرش خشک نشد به اصطلاح محو می شود وعده های نمیدند فقط بلکه مسابقه خراب کردن همدیگر است. این که فردی پرونده امنیتی و فساد و بی مسئولیتش بیشتر از دیگرست و یا بهره برداری و تلاش برای بهره برداری از اعتراضات مردم یکی اعتراض مردم را به پای اصلاحطلبان بنویسد و دیگری به پای اصولگرایان بنویسد که اجازه ندادند برجام بشه. حناشون دیگه رنگی نداره و در شبکه های مجازی و رسانه های خصوصی ایران که بینندگان و شنوندگان ملیونی دارد ادعاهایی که میکنند در میزگردها و مناظره های انتخاباتی واکنش تمسخر و خشم و افشاگری بیشتر برای مردم را به دنبال داشته است.

در این انتخابات جمهوری اسلامی ورقی برای بردن بازی ندارد. احمدی نژاد با معیشت

مردم بازی کرد و ملت دیدند که فقر و فلاکت و ناامنی و بافقی اقتصادی و سرکوب

همچنان ادامه دارد. روحانی هم همینطور، بهبود شرایط پیشکش آنها که حتی نمیتوانند

وضع موجود را حفظ کنند. روحانی و ولایت فقیه و تمام دستگاه حاکمیت

نمیتوانند قول بدهند که وضع موجود بدتر نشود. مردم اینرا میدانند در نتیجه اینها

سعی میکنند تا در مناظره ها و وعده هایی که میدهند خیلی محافظه کارانه برخورد

کنند تا روحانی را در جایگاه خودش نگه دارند و مورد تعرض از طرف طبقه غیر

حاکمیتی قرار نگیرند.

ببینید بازی کردن با ورق جلب حمایت مجدد از آمریکا و یا تکیه دادن به روسیه نه

دست ریسی و نه دست روحانی است. جمهوری اسلامی امروز در بدترین و

ضعیفترین شرایط حاکمیت از نظر خودش قرار دارد. مردم ترس ندارند نه برای اعتراض

و نه برای دشنام دادن و همچنان برای تولید ویدیو و رسانه های رسما ضد حکومتی و

ضد نظام هیچ ترسی ندارند. سرنوشت حکومت با ناامنی خاورمیانه گره خورده

است. طبعاً از ورق جدال آمریکا و روسیه استفاده می کنند اما تا جایی که به واکنش مردم مرتبط می شود مردم عکس العمل های

بعد برجام را نیز مشاهده کرده اند و از نظر

من این ورق های سوخته است. اینکه اکنون عده بی چپ بیمار که روی نقش روسیه و در واقع نوستالژی روسیه " شوروی سابق" سرمایه گذاری می کنند فقط غذای محافل روشنفکری بی ربط به جامعه است. مردم نزدیکی آنها را با چین، روسیه و همچنان آمریکا دیده اند. طبقه ی محروم و کارگر جامعه به صورت مستقیم با همه جناح ها رو در رو است یعنی منظور من این است که به اصطلاح این وعده های انتخابی پوچ آخرین وسایل و ابزار است که حکومت با تمام قدرت از آن استفاده می کند. نه نزدیکی به کشورهای آمریکا روسیه در دستشان است و خاورمیانه در دستشان جدال در غرب است و آنها از ناامنی در خاورمیانه سود می برند. بازی با این کارتها نشانگر آن است که سرمایه گذاری در دیپلماسی خارجی که آنها خواهان آن اند کمترین اعتباری برای مردم ایران که هر دو سورا تجربه کرده اند را ندارد. دیگر ضد آمریکا و یا روسیه بودن خریدار ندارد. مردم خواست ها، نیاز ها و پاسخ های خودشان را مطالبه می کنند. ملت زندگی بهتر و افق کار و امنیت اقتصادی و اجتماعی را مطالبه می کنند که ندارند. در این شرایط پاسخ مردم چیست؟ بگذارید من آخرین پاسخ را پیشروی شما بگذارم. کارگران معدن زغال که چندی پیش منفجر شد و ده ها نفر از آنها در معدن زنده به گور شدند در زمان بازدید روحانی با سنگ و چوب و دشنام و ناسزا رییس جمهور کشور را بدرقه کردند و ریعی " وزیر کار" را زیر مشت و لگد له کردند. این جواب مردم به خصوص کارگران است.:

امروز طبقه ی کارگر در ایران اصلی ترین نیروی نه به انتخابات است. حکومت و کاندیدا رفته بودند شال و کلاه برای اصلاح طلبان و برای اصول گرایان بدوزند که با لگد و سنگ و تف و نفرین کارگران معدن روبرو شدند که سهمشان چه از روحانی چه از ریسی همجو احمدی نژاد و رفسنجانی این است که دوباره به دنبال کار در محیط های ناامن و قتلگاه هایی به نام معدن بگردند و یا در خیابان ها بچرخند و به امید پیدا کردن کار در بازار بیکاری کارهای چند شیفت داشته باشند و یا به تن فروشی روی بی آورند و عاقبت به کارتون خوبی و یا گور

خوابی روی آورند.:

چه روحانی روی قدرت آید چه احمدی نژاد و چه ریسی سهم طبقه ی محروم و کارگر فقر و بیکاریست و جواب مردم به انتخابات همان عکس العمل کارگران معدنچی در مقابل دولتمردان است. بروید گورتان را گم کنید هیچ کدامتان را نمی خواهیم سر تا پای شما یکیست همه جنایتکار و فاسد هستید. جمهوری اسلامی انتخاب مردم ایران نیست انتخاب مردم نه به جمهوری اسلامی و سرنگونی حکومت است. بقای امروز حکومت فقط و فقط از خیر سر ناآرامی و گروه های تروریستی آوار شده بر سر مردم خاورمیانه و هرج و مرج حاکم بر دنیاست وگرنه در حال حاضر وضعیت حکومت اسلامی ایران از همیشه وخیم تر و متزلزل تر است. مردم کمتر از همیشه میترسند و حربه اختناق و سرکوب دیگر بیفایده است منتهی نانی بخورند حکومتیان و نانی صدقه دهند بر سر خاورمیانه نا آرام که به بقای حکومت کمک میکند همین است که حکومت جمهوری اسلامی خود از علل بی ثباتی و ناآرامی خاورمیانه است .

یک رفرا ندوم کافیت برای جمهوری اسلامی . یک رفرا ندوم آری یا نه به جمهوری اسلامی در ایران تا ببینند همگان که اینبار ۹۹ درصد رای مردم نه است .. مردم میگویند نه ما نکبت جمهوری اسلامی را نمی خواهیم .

**مینو همتی:** ثریا شهابی عزیز با سپاس از اینکه دعوت ما را پذیرفتید و نظرات خود را بینندگان ما سهیم شدید.

**ثریا شهابی:** در پایان تشکر میکنم بخاطر وقتی که به من دادید و به بینندگان و شنودگان مصاحبه وقت به خیر میگویم و روزهای خوشی را برای همگی آرزو می کنم .

**با تشکر از ندا حسینی باب اناری برای پیاده کردن متن مصاحبه**

ترجمه از: حسین درفکی

### من زنی معدن زادم

من زنی معدن زادم  
روی کپه ای زغال بدنیا آمدم  
بند نافم را با تیشه بریدند  
توی خاکه ها و نخاله ها لولیدم  
با پتک و مته و دیلم، بازی کردم  
و با انفجار و دینامیت بزرگ شدم  
مردی از تبار معدنکاران جفتم شد  
کودکی از جنس معدن زاییدم  
سی سال آرگار زغالشویی کردم  
و زخم معدن  
تنها پس اندازیت که دارم  
من زنی معدن زادم  
پدرم زیر آواری مدفون شد  
مادرم، توی غربالش خون بالا آورد  
خواهرم را چرخهای واگنی له کرد  
برادرم از نقاله پرت شد  
و شوهرم را سم زغال خانه نشین کرد  
یک عمر لقمه لقمه از دهنم زدم  
و پشیز پشیز پس اندوختم  
تا شاید یکتا پسرم  
وقتی بزرگ شد، کاره ای شود  
اما حالا، یک هفته است که او،  
هر کله سحر، شن کش بدوش می گیرد،  
و پاپبای همسالان  
در جستجوی کار،  
راه «دهانه شیطان» را امیدوار می رود  
و غمگین می آید

این کولبار فقر تنها میراثی است که به او رسید

من زنی معدن زادم  
با باروت و دینامیت بزرگ شدم  
لهجه های سکوت را می فهمم  
رگه های عصبان را می شناسم  
خوب می دانم

انفجاری در پیش است  
بگذار موسمش برسد  
وقتی که زمزمه ها فریادی شد،  
خواهی دید که چگونه از  
گیس هایم صدها فتیله می سازم  
و از قلبم چخماق  
من زنی معدن زادم  
گهواره ام، کوچه ام، وطنم  
معدن بود و بی شک گورم.

#معدنکاران بولیوی #ترانه های محلی

## آن سوی حقایق و کابوس های وحشتناک بخش اول سحر صامت خبرنگار سازمان رهایی زن



در قرن ۲۱ که عصر تکنولوژی است و جهان به سوی ترقی ثانیه پی است و کشورهای پیشرفته توسعه ی تکنولوژی و آسایش مردم در جامعه و حتی برای کشف کهکشان های ناشناخته تلاش می کنند هنوز هم یک تعداد از کشورها در این گیتی وجود دارد که ملتش از کوچکترین حقوق انسانی برخوردار نیستند. به طور مثال افغانستان "کشوری که بیش از چهار دهه جنگ را تجربه کرده است و فرهنگ حاکم در جامعه بسیار سنتی مذهبی و خشک است. جامعه ی که به دلیل جنگ های داخلی و خارجی و به خاطر موقعیت استراتژیک و منابع دست نخورده ی کشورشان توسط سیاستمداران و اقتصاددان جهان به سمت سیاهی و تاریکی کشانده شده اند. با وجود اینکه که ۶۵ درصد باشاندگانش "شهروندانش" را نسل جوان تشکیل می دهد اما تعداد زیادی جوانان به کهنه پرستی و مذهبی بودن افکار خود بسیار علاقه داشته و به آن افتخار می کنند. پس از حادثه ی ۱۱ ام ماه سپتامبر "حمله به برج های دوقلو" در آمریکا پای این کشور و هم پیمانانش به افغانستان برای مبارزه با تروریسم باز شد و جامعه ی جهانی میلیارد ها دلار را برای آبادی افغانستان در نظر گرفت اما در طول این ۱۶ سال هیچ قدم مثبتی برای بهبود امنیت و رشد اقتصاد یک جامعه که از زیر بناهای اصلی بازسازی فرهنگ است و قدمی برای سوق دادن به سوی پیشرفت و تغییر در افکار مردم حتی

قشر تحصیل کرده نیز برداشته نشد که هیچ تعداد زیادی از مهاجرینی که در ایران و پاکستان "کشور هایی با نظام های به شدت مذهبی" بسر می بردند به کشور عودت کرده و این پدیده در پرننگ شدن افکار ضد انسانی و مذهبی در جامعه نقش مهمی را ایفا کرد. در حدی این فرهنگ در افکار مردم رخنه کرده و ریشه های عمیق دوانده است که اگر به طور مثال گروهی مددکار برای جلوگیری و یا درمان بیماری پولیو "فلج اطفال" بخواهند اقدام به واکسیناسیون کودکان کنند. نخست باید قبل از ورود به مناطق مختلف به خصوص مناطق سرحدی با فرهنگ آن منطقه آشنا شده و ظاهر خود را به گونه یی که از سوی مردم آن ناحیه پذیرفته می شود تطبیق دهند به طور مثال طرز پوشیدن لباس و غیره را باید کاملاً رعایت کرده و برای اجرای ماموریت نخست با بزرگان قوم و علمای آنجا نشست هایی داشته باشند و طبق آیات قران و احادیث قوی و ضعیف به گونه یی که مردم آن محل بپذیرند ثابت کنند ماموریت بهداشتی که قرار است انجام شود خلاف شرح اسلام نیست سخن بگویند تا اجازه ی واکسیناسیون را از سوی والدین کودکان بدست پی آورند. بزرگترین نقطه ضعف اکثر مردم افغانستان مذهبی و سنتی بودن آنها است. کشوری که بیش از ۶۵ درصد مردمش را جوانان تشکیل می دهند و به عنوان دومین کشور جهان که در صدی بسیار بالایی از نیروی جوان زندگی می کنند اما اکثر این جوانان از نظر فکری فاصله ی کهکشانی با مردم دنیا دارند. کشوری که فساد در آن بیدار می کند و ناحق همیشه بر حق مغلوب است و زور دار و زر دار بر مردمان آن سرزمین حکومت می کنند. تازه ترین گزارشی که به تاریخ ۲۷ ماه جنوری سال ۲۰۱۶ از سوی سازمان شفافیت بین المللی از نظر فساد در بخش دولتی منتشر شد نشان می دهد کشورهای مختلف جهان با توجه به محاسبه شاخص فساد، در رتبه های ۱ تا ۱۶۷ طبقه بندی شده اند. طبق آمار این گزارش افغانستان با شاخص ۱۱ امتیاز از ۱۰۰ امتیاز، در رتبه ۱۶۶ قرار گرفته است و پس از سومالی و کره شمالی، از نظر فساد اداری در جایگاه سوم در جهان قرار گرفته است. ۵ کشور از کشوری جهان که در

پایین ترین رده این رتبه بندی قرار دارند، از ناآرام ترین کشورهای جهان نیز محسوب می شوند. در افغانستان میلیون ها دلاری که باید برای بازسازی این کشور مصرف می شد، ضایع یا دزدی شده است و این موضوع تلاش ها برای حفظ صلح در این کشور را به شدت تحت تاثیر قرار داده است".

فساد یکی از مهمترین چالش ها در برابر دولت افغانستان در چند سال گذشته بوده است و برخورد جدی با آن یکی از اصلی ترین شعارهای اشرف غنی، رئیس جمهوری افغانستان بود که در ماه سپتامبر ۲۰۱۴ به قدرت رسید. منبع پی بی سی

در این صورت فساد حاکم بر ادارات دولتی افغانستان باعث می شود که اگر قدرتمندی بر کسی ظلم کرد فرد متضرر باید سکوت اختیار کند و مردم هیچ امیدی به مراجعه به امکان دولتی برای دفاع از حقوق انسانی خود ندارند. این فرهنگ و همچنان سنتی بودن و مذهبی بودن افکار جامعه باعث شده که مطرح کردن یک سری مسایل در افغانستان کاملاً غیر ممکن شود. به طور مثال حرف زدن در مورد جامعه ی "ال جی بی تی" ها در افغانستان یک تابو است و حرف زدن در این مورد به دلیل اینکه قوانین اساسی کشور طبق دستورات دینی اسلام است این پدیده غیر قابل پذیرش است و اکثر موارد به مرگ انسان ها خاتمه می یابد زیرا ارتباط میان دو همجنس خلاف اخلاق در دستورات دینی مسلمانان است. ماده ی سوم قانون اساسی افغانستان می گوید: در افغانستان هیچ قانون نمی تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد. دین اسلام فقط یک رابطه که آن هم میان مرد و زنی که پیش از هر گونه رفتارهای جنسی، پیمان ازدواج را بسته باشند قبول دارد این در حالیست که پدیده ی بچه بازی یا همان "کودک آزاری" که افراد زورمند با وجود داشتن یک یا چند همسر- پسران خردسال خانواده های مستضعف را به زور تفنگ می خرنند و به خانه برده برای آموزش راقصندنش استاد "یک قربانی دیگر که سنش از ۲۰ به بالا رفته باشد.

آنان را مجبور به کشیدن مواد روانگردان مانند حشیش می کنند آن را در محافل شبانه ی خود با پوشاندن لباس زنانه و آرایش کردن تا در وقت شب می رقصانند و

شب هنگام به آنها تجاوز جنسی می کنند. سوال اینجاست که چرا این قانون برای قدرتمندان صدق نمی کند؟ زیرا فساد اداری و قدرتمندی در کشور حاکم است. اما در همین قانون ماده ی ششم چنین تصویب شده است: دولت به ایجاد یک جامعه ی مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تامین وحدت ملی، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف متوازن در همه ی مناطق کشور مکلف می باشد. اما تاکنون که ۱۶ سال از دولت های کرسی و احمدزی می گذرد تاکنون هیچ پروژه یی برای شناساندن جامعه ی "ال جی بی تی" یا همان دگرباشان به مردم جامعه در نظر گرفته نشده و این دسته از افراد در جامعه کاملاً ناشناخته شده محسوب می شوند که با فشار های زیاد روحی روانی و فرهنگی مذهبی در جامعه روبرو هستند. با وجود سرازیر شدن پول های هنگفت و حضور سازمان ها و نهاد ها هیچ پروژه یی برای تحقیق، شناسایی و آرایه ی آمار دقیق از دگرباشان و سایر این دسته افراد در جامعه موجود نمی باشد و حتی خود این افراد از ماهیت خویش اطلاع دقیق ندارند. حتی تعریف اینکه در جهان انسان ها از نظر خلقت به دسته های گوناگون تقسیم شده اند از دید اکثر مردم ما به خصوص کسانی که در افغانستان زندگی می کنند غیر ممکن است و تنها پس از دو جنسیت شناخته شده اقلب مردم افغانستان کسانی که رفتار های غیر عادی مربوط به جنسیت خود را دارند ایزک یا همان جنس خنثی را آن هم با تعبیر کاملاً غلط می شناسند. اما اگر کسی به نام ایزک شناسایی شود، دیگر به شرمسارترین مسخره قرن تبدیل خواهد شد و آن چنان مسخره و تحقیرش خواهند کرد که یا کاملاً دیوانه شود و یا از مسخره و تحقیر بمیرد. خود او را چه که حتی از برکت فقر فرهنگی تمام خانواده و اقاربش را نیز مسخره خواهند کرد. زمانی که نظام دیکتاتوری طالبان بر مردم حاکم بود آنقدر این حکومت ضد انسانی با ویروسی بسیار قوی بود که اذهان همه را خلاف کوچکترین حقوق های انسانی آلوده کرد. ایزک ها یا همان جنسیت خنثی نیز اگر شناسایی می شدند با بدترین جزا مواجه

بودند. حمید نیلوفر " نویسنده ی کتاب آن سوی وحشت" از حکم قضایی طالبان نسبت به خنثی ها اینگونه می نویسد، عدم لوطی ها نیز طریقه های عجیبی دارد. معمول ترین شیوه در زمان طالبان این بوده است که ایزک ها را بعد از ادای نماز جمعه قربتا الی الله و برای رضای خداوند کنار دیوار های کهنه ایستاد می کردند و دیوار را بر روی شان خراب می کردند. زنده آتش زدن، از بالای کوه به دره انداختن و سنگ سار کردن هم راه های دیگر رسیدگی به پرونده ایزک هاست. "طالبان اجرای حکم مجازات را یک روز پیش از جمعه از طریق رادیو به اطلاع مردم می رسانند. من چند بار از رادیو شنیدم که در خبر ها می گفتند: " فردا بعد از ادای نماز جمعه در فلان ولایت حکم مجازات شرعی در باره این تعداد نفر که عمل لواط را انجام داده اند در ملا عام به اجرا گذاشته می شود" اما اکنون که یک نظام مثلاً دموکراسی در افغانستان حکومت می کند چه تحولی در رشد افکار مردم و اطلاع رسانی های دقیق صورت گرفته است؟ هنوز هم تعدادی ال جی بی تی ها به علت فقر جنسی حاکم در این سرزمین فکر می کنند چون دسترسی به جنس مخالف خود ندارند و خارج از رابطه ی ازدواج کسی حق برقراری رابطه ی جنسی را ندارد به جنس موافق خود رو می آورند. در افغانستان حتی صحبت کردن راجع به مسایل جنسی. در میان افراد خانواده کاملاً ممنوع است و برای همین خانواده ها از چنین مسایلی بی خبرند. اما در این سوی آبها به برکت سیستم سکولاریزم تا حدی این مشکل میان افراد جامعه به خصوص در کشور سوئیدن حل شده است و هر ساله جشنی به نام پراید برای حقوق دگرباشان و همجنسگرایان در جامعه برپا می شود. سال گذشته تلاش زیادی کردم تا بتوانم از طریق مصاحبه با ال جی بی تی های افغانستان ارتباط برقرار کرده و با آنها مصاحبه یی داشته باشم. اما تلاشم بی نتیجه ماند تا اینکه برنامه ی خانم شادی امین " مسوول و هماهنگ کننده ی شبکه ی شش رنگ" را پیاده کردم و از آن روز به صورت خیلی جدی دنبال این موضوع را گرفتم. امروزه یکی از بهترین و سریع ترین راه های ارتباطی شبکه های اجتماعی است. شبکه ی اجتماعی فیس بوک در میان کاربران

افغان از محبوبیت خاصی برخوردار است. برای برقراری ارتباط با دگرباشان و همجنسگرایان پستی روی کاربری خود زده و از آنهایی که تمایل به ارتباط با من دارند و می خواهند در مورد این موضوع با بنده صحبتی داشته باشند خواستم تا در پیام شخصی. با من تماس بگیرند. در قدم اول با حجم زیادی از توهین های مردمی مواجه شدم که چنین پدیده ای در افغانستان وجود ندارد و تو به عنوان یک غرب زده می خواهی این موضوع را در میان جوانان کشور مروج کنی. همچنان تعدادی بنده را تن فروش و به عنوان کسی که مخالف احکام اسلامی برخورد می کند خطاب کرده بودند. یک تعداد برای آزار و اذیت به من پیام ارسال می کردند تا اینکه یک نفر پا پیش گذاشت و به من کمک کرد تا با یک تن از همجنسگرایان به نام حمید الله که در کانادا به سر می برد ارتباط برقرار کنم. حمید شخصی است که برای اولین بار در تاریخ افغانستان تابو شکنی کرده و کتاب آن سوی وحشت که خاطرات و چشم دید های خودش است را نشر کرده و برای اطلاع رسانی به دست مردم رسانده است. گفتگویمان چنین آغاز شد، من اولین فردی هستم که از سال ۲۰۰۵ در کشور ترکیه شروع به آشکار کردن وضعیت زندگی خود کردم.

حمید متولد سال ۱۹۷۴ میلادی در پروان است حمید از سن ۷ سالگی زمانی که یک کودک برای رشد و در جامعه وارد می شود به با خانواده اش به شهر کابل نقل مکان کرد. وی می افزاید: از زمانی که به یاد دارم من را به عنوان یک پسر- ترسو و پسر- کم جرات می پنداشتند و به عنوان یک پسر روی من حساب نمی کردند. زمانی که کودک بودم بیشتر با دختران هم بازی می شدم و بازی های دخترانه می کردم اما گاهی اوقات با پسر هایی که با آنها احساس امنیت به دلیل شناختی که از همدیگر داشتیم و همچنان اعتمادی که به آنها داشتم همبازی شان می شدم اما در قسمت دختران هیچ کدام فرقی برایم نمی کرد که آیا با این دختر تازه آشنا شدم یا در گذشته همبازی بودیم. از ایشان پرسیدم زمانی که رو به بلوغ رفتید برخورد خانواده با شما چگونه بود به طور مثال پدر و دیگران چه واکنشی نشان دادند؟

ادامه در صفحه ی 10

**خواص بی بصیرت با بصیرت شدند و باز همان بازی تکرار...!**  
پیام گلرخ ابراهیمی ایرایی از زندان بند زنان اوین



نزدیک به چهار دهه از برافراشته شدن پرچم حاکمیت اسلامی می گذرد. پس از اتمام دوره ریاست جمهوری رفسنجانی، سیاست خارجی کشور در بدترین شرایط ممکن قرار داشت و برای نجات نظام از سراشیبی سقوط چاره‌ای جز ظهور خاتمی و شعار گفت‌وگوی تمدن‌ها نبود. خاتمی آمد با اصلاحاتی که هیچ مانیفست مشخصی برای اصلاح نداشت.

هیچ‌گاه مشخصاً اعلام نشد او آمده است برای اصلاح چه چیز و بر کدام روش عمل خواهد کرد! هیاهوی انتخاباتی و تصور اصلاحات فضای جامعه را ملتهب نمود و سرانجام اصلاحات پیروز میدان شد. یک سال پس از روی کار آمدن وی ماجرای کوی دانشگاه به وقوع پیوست. دانشجویان زیادی سلاخی شدند، راهی زندان و بعضی ناگزیر به ترک وطن شدند. تعدادی نیز سر به نیست و مفقود گردیده و تا به حال نشانی از آنان به دست نیامده است.

خانواده‌ی سعید زینالی از مفقودشدگان درگیری‌های کوی دانشگاه، هم چنان پس از ۱۸۸ سال به دنبال نشانی از فرزندشان با سکوت تا تهدید و وعده‌های بی‌سرانجام مسئولین مواجه هستند. از دیگر دستاوردهای دوره‌ی هشت ساله‌ی اصلاحات، قتل‌های زنجیره‌ای بوده است که تعداد زیادی از نویسندگان، اهالی ادب و سیاست کشورمان را با فجیع‌ترین شکل

ممکن از میان برداشت.

از مقایسه‌ی هشت ساله‌ی روی کار بودن اصلاح‌طلبان با دوره‌های پیشین به این نتیجه می‌رسیم که در سیاست‌های کلی کشور تغییری ایجاد نشده است. اگر دوران پیشین با انقلاب فرهنگی، کشتار دهه‌ی شصت و اعدام‌های سال ۶۷ شناخته می‌شوند، اگر بالا رفتن عده‌ای از دیوار سفارت که در آن روزها عملی فرهنگی و ارزشی قلمداد می‌شده! و منجر به تحریم‌هایی گشته که با ذره ذره وجودمان آن را زندگی کرده‌ایم، دوره‌ی اصلاحات خاتمی نیز ارمغانی به جز کشتار و قلع و قمع دانشجویان و ادبای کشور نداشته است. دوره‌ی هشت ساله‌ی خاتمی ختم به روی کار آمدن پدیده‌ای به نام احمدی‌نژاد شد. در زمان ریاست جمهوری وی که رایحه‌ی خوش خدمتش هنوز شامه نواز است، فاجعه‌ی ۸۸ به همت نزاع

اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان بر سر قدرت به وقوع پیوست و باز هم قربانیان این رقابت مردمی بودند که شاید اگر حافظه‌ی تاریخی قوی‌تری می‌داشتند، این‌گونه سلاخی و قربانی نمی‌شدند؛ همان‌هایی که در سال ۷۸ دانشجویان را تجمیع نموده و به سمت پاستور حرکت دادند (امثال محمدرضا خاتمی، تاج‌زاده و...) اینبار نیز فضای جامعه را ملتهب نمودند و پس از ورود مردم به خیابان‌ها به محض رادیکال شدن شعارها از نگاه آنان و جدا شدن خواسته‌های جمعی از خواسته‌ی خودشان که همانا مسند قدرت بود، نهایتاً در عاشورای ۸۸ کاملاً به مردم پشت کردند و مردم را با اعدام‌ها و احکام سنگین تنها گذاشتند. در زمان ریاست جمهوری احمدی‌نژاد مسبب تمام بدبختی‌ها و مشکلات جامعه شخص رییس جمهور و نهاد اجرایی کشور بود و حال با روی کار آمدن روحانی به هر بهانه‌ای نهاد ریاست جمهوری را میرا از مشکلات نموده‌اند! خاتمی در پایان دوران ریاست جمهوری‌اش خود را یک تدارک‌تچی دانسته و از زیر بار کوتاهی‌هایی که داشته، به راحتی خالی نمود و حال نیز با بنفش‌های همیشه مچکر نیز با نمی‌شودها و نمی‌توان‌ها همه‌ی سوال‌ها را بی‌جواب می‌گذارند.

به راستی تفاوت این دو دسته که سعی دارند خود را به‌عنوان دو حزب به توده‌ی جامعه بقبولانند چیست؟! مگر جز این است که در

تمام دوره‌ها بازداشت، احکام سنگین و بی‌ادله، دادگاه‌های فرمایشی. و چند دقیقه‌ای، اعدام و فساد مالی و فقر و فحشا و کودک‌آزاری و تجاوز و آتش سوزی در مدارس و بی‌هویتی پاسپورت ایرانی و وعده‌های پوشالین و بی‌سرانجام مسئولین و... را شاهد بوده‌ایم؟! مگر غیر از این است که سید محمد خاتمی بعد از ادعای خودشان (صورت گرفتن قلب در انتخابات ۸۸) وعده داده بود تا آزادی زندانیان سیاسی و رفع حصر و برگزاری انتخابات آزاد در هیچ انتخاباتی شرکت نخواهد نمود و چه کسی پس از وعده‌اش حماسه‌ی دماوند را با انگشت جوهری و پوزخندی به ملت همیشه در صحنه رقم زد؟! مگر غیر از این است که روحانی آزادی زندانیان سیاسی را وعده داده بود و وزیر امور خارجه‌اش در سازمان ملل وجود زندانیان سیاسی را به کل منکر شد؟! مگر غیر از این است که آمار اعدام‌های انجام شده در دولت روحانی تقریباً دو برابر اعدام‌های دولت احمدی‌نژاد است؟! اما با سکوت وقیحانه‌ی رسانه‌های سبز و بنفش، اخبار آن در حاشیه قرار گرفته است؟! بازداشت‌ها و احکام سنگین و بازداشتگاه‌های مخوف وزارت اطلاعات در دولت اصلاحات چه کم از بازداشتگاه‌های دولت اصول‌گرایان دارد؟ خانه‌های امن سپاه چطور؟

در کدام دولت بازداشت و اهانت و اعدام نداشتیم که داد آزادی و امنیت و آرامش جامعه سر می‌دهند. البته تا زمانی که تعدادی هورا کش و از داخل زندان‌ها هویت خود را انکار کنند و ملیجک وار دست به قلم تمجید از امثال ظریف برند و انگشت به جوهر، ننگ حضور در این نمایش مضحک آغشته کنند؛ ایشان نیز باید بر خر مراد سوار باشند و شاهد حضور اصلاح‌طلبان با نام اعتدالیون که با اصول‌گرایان معتدل گره خورده‌اند باشیم. با پایان دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد دوباره با خطراتی که روابط و سیاست خارجی را تهدید می‌کرد مواجه بودیم و باز اصلاح‌طلبان از عالم غیب رسیدند؛ خواص بی‌بصیرت با بصیرت شدند و باز همان بازی تکرار...!

این گردابی که در آن غوطه‌وریم خود کرده ایست بی‌تدبیر که تنها راه رهایی از آن

گشودن چشم‌ها و مرور تاریخی است که هرگز عزم خواندنش را نکرده‌ایم. باید بشناسیم دولت مردانی را که بنا بر مصلحت از سال ۷۶ خود را دو شقه کرده‌اند و چون مهره‌های شطرنج بر گستره‌ی حاکمیت هریک در جایگاهی قرار گرفته‌اند تا این بازی سراسر فریب و ریا را به پیش برند. امروز شش کاندیدا از فیلترهای شورای نگهبان عبور کرده‌اند؛ مروری بر بیوگرافی این شش نفر روشنگر آن است که هرکدامشان در برهه‌های حساس کشور از سال ۶۰ تاکنون بر چه مسندی بوده‌اند و دستشان به چه آغشته است! قطعاً با مروری بر اینان و دگر مردان حاضر در عرصه‌ی سیاست خواهیم فهمید که چرا جای احزاب و منتخبین واقعی مردم خالی است! خواهیم دانست که چرا جواب نقادی و ابراز باور و عقاید متفاوت از حاکمیت زندان است و اجبار به جلای وطن، خواهیم دانست که چرا احزاب را نابود کرده‌اند و؛ ایدئولوژی ورا سر بریده‌اند و زیر یک پرچم و با یک رأی و هدف بازی رقابت راه انداخته‌تند. شناخت و یادآوری آنچه از سر گذرانده‌ایم و خروج از این خلسه و استحاله شاید تنها چاره‌ای است که دیگر مضحکه و خام حضور در نمایش و جنگ و قدرت مترسک‌ها نباشیم و الزامی به انتخاب بد از میان بد و بدتر بر ایمان نباشد. باشد که روزی شاهد حضور احزاب و منتخبی با عقاید و باورهای مختلف در عرصه‌ی انتخابات کشورمان باشیم. تا آن روز به جهت نبود فضای باز سیاسی و تحمیل کاندیدای گزینشی و ممانعت از حضور احزاب و عدم پاسخگویی به چرایی از میان برداشتن احزاب و گروه‌ها و تا حضور کاندیدایی از تمامی ایدئولوژی‌ها، مذاهب و قومیت‌های ایرانی از شرکت در چنین انتخاباتی که نه حماسه‌ی حضور بلکه نمایش اقتدار تک‌روی، سرکوب و استبداد است و تنها صرف هزینه‌ای جهت عوام‌فریبی ست خودداری نموده و فعالانه تا ایجاد فضایی باز جهت فعالیت آزاد کلبه‌ی احزاب در ایرانی آزاد و رها از یوغ استبداد تلاش خواهیم نمود.

گلرخ ابراهیمی ایرانی بند زنان زندان اوین \_ اردیبهشت ۱۳۹۶»

### سخت‌تر از کار کردن در معدن، کار نکردن در معدن است. برای گذران زندگی چه کار باید کرد؟

از صفحه ی فیس بوک امیرچمنی

سخت‌تر از کار کردن در معدن، کار نکردن در معدن است. برای گذران زندگی چه کار باید کرد؟

اگر پدرم کارگر معدن نبود و از سختی‌های معدن‌چی بودن و انفجارها و ریزش‌ها و حبس شدن‌ها و ساعت‌ها کار در اعماق زمین و تونل‌های تنگ و تاریک و بی‌نور و بی‌هوا آن هم کار با تمام اعضای بدن، نمی‌گفت، هیچ وقت این‌گونه نمی‌فهمیدم که کار معدن سخت‌ترین کار دنیاست.

این یادداشت را سه سال پیش بعد از انفجار معدن سوما در ترکیه در فیس‌بوک نوشتم:

کارگری در معدن از سخت‌ترین و زیان‌آورترین شغل‌هاست. جوانی و میانسالی پدرم با کار در معدن سپری شده است. وقتی دیروز خبر انفجار معدن سومای ترکیه و کشته شدن بیش از سی‌صد نفر از معدن‌چی‌ها را در اخبار تلویزیون شنید نشانه‌هایی از

زخمی که در چهره‌اش نمایان شد. این زخم هم روحی بود هم جسمی. دستی به پهلوی چپ‌اش کشید، به بازوی چپ‌اش و ساق و ران و دست چپ‌اش. زخم‌هایی از

انفجارهای دهه‌های پنجاه و شصت برایش به یادگار مانده‌اند و ترکش‌های حاصل از انفجار دینامیت و سنگریزه‌هایی از انواع مختلف مواد معدنی که میان پوست و گوشت‌اش هر از گاهی طنازی می‌کنند و خودی نشان می‌دهند. گاهی وداع می‌کنند و گاهی نیشگونی می‌گیرند و همان‌جا به خواب می‌روند تا وقتی دیگر. پدر دیروز مضطرب بود، و البته پر از درد. شروع کرد به حرف

بیمه‌هایی که توسط کارفرما کسر می‌شد اما هیچ وقت به عنوان سابقه به ادارات بیمه واریز نمی‌شد. از صدها متر در دل زمین بودن می‌گفت، از تونل‌های مرگ، از ریزش‌ها، از دوستانی که بارها و بارها جلوی چشم‌شان زنده‌زنده زیرخوارها خاک و سنگ دفن می‌شدند و برای نجات‌شان کاری از دست کسی ساخته نبود. از تاریکی می‌گفت، از جایی می‌گفت که نه از گرمای خورشید خبری بود، نه نور آفتاب، نه اکسیژن، نه هوا! از کورسوها می‌گفت و از نورهای مصنوعی و اکسیژن‌های مصنوعی. از گازهای کشنده و گردوغبار می‌گفت، از مشکلات تنفسی، از دردهای عضلانی، از دیسک کمر، از ضعف بینایی، از افسردگی، از سروصدا... پدرم وقتی شنید یکی از کارگران نجات یافته‌ی معدن سوما در جواب این سوال که آیا دوباره برای کار به معدن بروی گشت، با "گریه" گفته است: "آری، مجبورم. چون به بانک بدهکارم" بغض کرد...

سخت‌تر از کار کردن در معدن، کار نکردن در معدن است. برای گذران زندگی چه کار باید کرد؟

پ.ن: در اثر انفجار معدن زغال‌سنگ یورت در آزادشهر گلستان، تا این لحظه ۲۵ نفر کشته، ۳۲۲ نفر محبوس و ۶۰ نفر مصدوم شده‌اند.



بیکاری و روابط خانوادگی  
اسرین درکاله



می گوید: زنان رکورددار بیشترین نرخ بیکاری می باشند مخصوصاً بسیاری از زنان تحصیل کرده!!

حالا تمام این آمارها را به خانواده برمیگردانیم خانواده ای که با بیکاری افراد آماده به کار در آن خانواده، تمام سازمان و اموراتش بهم می ریزد و بیکاری در خانواده گره می خورد با شروع تمام معضلات در خانواده: یعنی فقر!!!! به طوری که معاون وزارت بهداشت در مرداد 95 می گوید: 30 درصد مردم ایران نان خوردن ندارند و گرسنه اند! و رئیس کمیسیون اجتماعی عنوان می کند که 35 درصد جمعیت ایران حاشیه نشین هستند و در حال حاضر 20 میلیون نفر حاشیه نشین داریم و بر اساس آمار دیگری 40 میلیون ایرانی زیر خط فقر مطلق و نسبی زندگی می کنند.

در چنین حادی از فقر، تکلیف کودکان خانواده روشن می شود: از تحصیل باز می مانند و راهی بازار کار می شوند و پدیده کودکان کار و خیابان!

در سال تحصیلی 95-96 در استان خراسان شمالی 1249 دختر و 1105 پسر از تحصیل باز ماندند و تن به کار اجباری سپردند. کودکانی که باید کودکی کنند و جایشان در کلاسهای درس و آموزش و مهارتهای زندگی برای آینده شان باشد از کلاسهای درس، از تحصیلی که باید هزینه هایش جدا از میزان معاش جامعه باشد بیرون انداخته می شوند و سر از جامعه در می آورند که آدمهای همین مسیر را طی کرده اند! خشم این کودک و تقابلهش با این تبعیض همراه می شود با خشم کودکان دیروز این جامعه و تولید خشونت و بزهکاری.

به طوری که مرکز آمار ایران اعلام می کند: در هر 9 ثانیه یک خشونت در ایران رخ می دهد که 19.9 درصد از خشونتهای خانگی در تهران را خشونت جسمی و 52.4 درصد از آن را خشونت های روانی تشکیل می دهد وایلنا در گزارشی عنوان می کند که در ایران بیش از 800 هزار نفر اختلال شدید روانی دارند و در سال گذشته نزاع پای 400 هزار نفر را به پزشکی قانونی کشاند و دروزیر کشور در خرداد 95 در صحن علنی مجلس گزارش می دهد که سالی 600 هزار نفر عازم زندان ها می شوند و 200 هزار نفر در زندان ها باقی می مانند.

واقعیت جامعه ما همخوانی ندارد و با این تعریف نمی توانیم فردی را شاغل تلقی کنیم که با هفته ای یک ساعت کار بتواند امورات خود را بگذراند و اکثراً در کشور ما با روزی 8 ساعت کار هم نمی توانند درآمد لازم جهت پرداخت هزینه های زندگی را فراهم کنند و همچنین در تعریف بیکاری دانشجویان و زنان که نمی از جامعه هستند جزو بیکاران به حساب نمی آیند از جمله زنان خانه دار!

برای همین رئیس مرکز آمار ایران در همان سال 95 اعلام می کند اگر نحوه محاسبه نرخ بیکاری تغییر کند نرخ بیکاری به 22 درصد خواهد رسید.

و در همین محاسبات مسئولین امر یک پراتز باید باز کرد برای طرح این سوال که چگونه در تعریف افراد شاغل، کودک 10 ساله نیز جزو آمار افراد آماده به کار به حساب می آید؟!!!

و همین موضوع بیشتر صحت و سقم این آمار را زیر سوال می برد.

همینطور صندوق بین المللی پول از سقوط 7 پله ای جایگاه ایران به لحاظ بیکاری در جهان در سالهای 92 تا 95 صحبت می کند که رتبه کشور ایران از 29 به 22 رسیده که نشانه بدتر شدن اوضاع است.

در گزارش دیگر از وزیر کشور در خرداد 95 در صحن علنی مجلس می آید که بیکاری یکی از عوامل آسیبهای اجتماعی است و حدود 3.5 میلیون نفر بیکار در کشور داریم و در برخی شهرها و استانها حدود 60 درصد بیکاری داریم.

و همچنین مرکز پژوهشهای مجلس اعلام می کند در فاصله سالهای 91 تا 94 تعداد افراد دلسرد و ناامید از یافتن شغل بیش از 4 برابر شده و از 400 هزار نفر به یک میلیون 670 هزار نفر رسیده است و درخبرگزاری مهر در 27 آذر 95، رشد 10 درصدی بیکاری زنان جوان و خروج سالانه 50 هزار زن از بازار کار را داریم و روزنامه شرق از 27 میلیون زن آماده به کار صحبت می کند که فقط 4 میلیون نفر از آنها شاغل هستند و ملاوردی

از تعریف بیکاری شروع نمی کنم چون بنظم می آید بیکاری مفهوم ملموس و زنده ای برای هر کدام از ما دارد یا تجربه اش کرده ایم یا ترس تجربه کردنش همیشه همراهمان بوده و در دنیای امروز بنظر واژه ای ترسناک و مخوف می آید! چراکه مستقیماً مربوط می شود به سفره و معاش خانواده، مربوط می شود به درمان و بهداشت خانواده، مربوط می شود به آموزش و تحصیل خانواده و مربوط می شود به سلامت روان و روابط خانوادگی. و از آنجا که خانواده اساس جامعه را تشکیل می دهد بیکاری وعدم اشتغال نیروی فعال جامعه بخصوص در نسل جوان زمینه بروز انواع معضلات و انحرافات و ناهنجاری های اجتماعی را در خانواده فراهم می کند که حاصلش سلب امنیت و آسایش از جامعه خواهد بود و جامعه شناسان عنوان می کنند که ردپای بیکاری یا همان "نبود معاش" در تمام معضلات اجتماعی مشهود است و این معضلات که تک به تک درباره شان صحبت خواهیم کرد گریبانگیر خانواده ها هست بنابراین روابط در خانواده ربط مستقیم با موضوع بیکاری دارد که عنوان سمینار ما هم می باشد.

مرکز آمار ایران در سال 1395، نرخ بیکاری را در جمعیت 10 ساله و بیشتر، 12.4 درصد اعلام کرد که 1.4 درصد نسبت به سال قبل رشد داشته است و این در حالی است که معاون خانه صنعت و معدن و تجارت ایران عنوان می کند که محاسبه بیکاری و اشتغال براساس تعریف "یک ساعت کار در هفته" با



همین فقر و بیکاری بلایی مضاعف تر بر سر کودکان دختری می آورد کودکان دختری که از جانب خانواده در کودکی تن به ازدواج های اجباری می دهند و آمار سازمان ثبت احوال کشور درباره این کودکان این گونه است که در یک دهه، 400 هزار دختر زیر 15 سال در ایران ازدواج کرده اند یا دختران فراری که بهزیستی در گزارش خود از کاهش سن دختران فراری به 9 سال خبر می دهد!

همچنین ردپای بیکاری را می توان در آمار بالای طلاق در خانواده ها جستجو کرد وقتی که رئیس کمیسیون اجتماعی مجلس از ثبت 9 طلاق در هر یک دقیقه در ایران سخن می گوید و اینکه 50 درصد ازدواج ها به طلاق می انجامد اگر موضوعات فرهنگی را بخشی از علل طلاق بدانیم بیش از نیمی از طلاقها سرمنشاء اقتصادی دارند اینکه خانواده امکان اداره کردن خود را ندارد و خانواده ای که نتواند معاش خود را تامین کند از هم می پاشد و همین از هم پاشیدگی خانواده ها سرآغاز بحران های عاطفی در روابط خانوادگی می شود که خودش را بصورت اعتیاد دانش آموزان نشان می دهد که ستاد مبارزه با مواد مخدر می گوید اگر قانون اجازه دهد آمار دانش آموزان معتاد را اعلام می کنیم و یا موضوعی دردناک تر: خودزنی در میان دانش آموزان دختر با عنوان "خون بازی" که گزارش هایی از آن در خبرگزاری ها منتشر شد.

بیشتر که اثر بیکاری را در خانواده بررسی می کنیم مهر آن را بر یکی از مهمترین آسیبهای اجتماعی پررنگ تر می بینیم یعنی تن فروشی و فحشاء! و ابعاد آن آنقدر وسیع است که که ملاوردی عنوان می کند: آمار کارگران جنسی ایران محرمانه است و نمی تدان آن را اعلام کرد و بهزیستی از کاهش سن تن فروشی دختران به 16 سال خبر می دهد.

تامین نبودن خانواده ها و اینکه درآمد 3 برابر زیر خط فقر نمی تواند جوابگوی مخارج زندگی شان شود جامعه را با پدیده زنان متاهل تن فروش مواجهه کرده است به طوری که انجمن جامعه شناسی ایران اعلام کرده: از میان چند هزار زن تن فروشی که وجود دارد 12 درصد آن را زنان متاهل تشکیل می دهند.

موضوع بیکاری و ابعاد آن به همین جا بسنده نمی شود و اثرات آن بر خانواده

استحکام و محافظت از خانواده هستند و در برابر جامعه ای که از این همه بزهکاری و خشونت و قاچاق و اعتیاد و دیگر معضلات اجتماعی لبریز شده راه حل دست قطع کردن، اعدام، زندان و قصاص را می گذارند و می خواهند با نگه داشتن چماق بالای سر جامعه و بستن احکام سنگین و فشار قوانین جزایی جلوی جرم و جنایت و بزهکاری و معضلات جامعه را بگیرند در حالی که ریشه جای دیگری است، ریشه استحکام خانواده نه در تار موی زنان و دور نگه داشتنشان از جامعه، بلکه در معیشت آن خانواده است خوشی و سلامت و شادی خانواده بسته به معیشتش هست که وقتی این معیشت نیست خانواده از هم می پاشد

پس چه باید کرد؟!

دنایای امروز که دنایای تکنولوژی و اطلاعات هست این امکان را می دهد که مشاهده کرد در جاهای دیگر دنیا برای مقابله با این مشکل برای حفظ روابط اجتماعی برای اینکه آن جامعه در حیطه سلامت نگه داشته شود چه می کنند و چطور برای افراد بزرگسال جامعه برای حفظ حرمت و ارزش افراد در خانواده یا کار یا بیمه بیکاری در نظر می گیرند. بیمه بیکاری که منوط به شرط نیست و به همه ی افراد آماده به کار تا پیدا کردن کار مناسب پرداخت می شود نه اینکه مانند قوانین بیمه بیکاری در ایران که برای مدت محدود و منوط به شاغل بودن و بالای یکسال کار و آنهم با قوانین بسیار پیچیده و گاه متناقض تعلق می گیرد.

مرکز آمار ایران اعلام می کند که تعداد کل مقرری بگیران بیمه بیکاری در سال 94 بالغ بر 630،191 نفر بوده است و این تعداد مقرری بگیر بیمه بیکاری فقط 7 درصد کل جمعیت بیکار کشور را شامل می شود بنابراین پُر پیداست که افراد بیکاری که هیچ ممر درآمدی ندارند چگونه در سراسری ناهنجاری های جامعه قرار می گیرند بنابراین برای حفظ شان و حرمت همه ی افراد خانواده یا کار یا بیمه بیکاری!

به کمتر از آزادی و برابری

رضایت نمی دهیم

آنجایی فجیع و وقیحانه می شود که روزنامه ها از بازار داغ پیش فروش جنین در شکم مادر به دلایل فقر اقتصادی، اعتیاد، کارتن خوابی و ازدواج کودکان خبر می دهند و همچنین از فروش نوزاد زنان معتاد و کارتن خوابی که فقر و بی تاملی و بیکاری عامل اصلی بی خانمان شدنشان به شمار می رود در ازای 100 تا 200 هزار تومان صحبت می کنند و در مقابل این آمار داریم که رئیس کمیته بهداشت شورای فرهنگی و اجتماعی زنان از افزایش 5 برابری سقط جنین عمدی در کشور گزارش می دهد و این آمار باید عرق شرم بر پیشانی مسئولین بیاورد که مدعی پاس داشت خانواده هستند اما چنان شرایط فرهنگی و اقتصادی بر افراد جامعه تنگ است که مجبور به کشتن جنینشان می شوند چرا که می دانند هیچ امکانی برای بودنشان و بدنی آوردنشان وجود ندارد و این چنین است ارزش حرمت آدمی در این دیار!

این حلقه اضمحلال و نابودی خانواده ادامه دارد وقتی بیکاری یکی از متهمان پرونده اعتیاد جوانان می شود جوانانی که به دلیل نبود شغل و درآمد کافی روحیه امید به زندگی و آینده را در جامعه از دست می دهند و دچار افسردگی می شوند و برای تسکین خودشان به اعتیاد روی می آورند.

مدیر کل سلامت روان وزارت بهداشت از ابتدای 6 میلیون و 400 هزار نفر در ایران به افسردگی خبر داد و از طرفی دیگر معاون سازمان پزشکی قانونی از رشد 9.1 درصدی آمار فوت شدگان ناشی از مصرف مواد مخدر و روان گردانها در 6 ماهه نخست 95 خبر می دهد. و همه ی اینها رو بگذارید کنار آمار بالای خودکشی ها به طوری که وزیر بهداشت می گوید: بنا بر برآوردهای غیررسمی، روزانه دستکم 13 نفر خودکشی می کنند و بیکاری، فقر، تبعیض و نداشتن آینده روشن از دلایل خودکشی در ایران است و چنین می شود که ایران دومین کشور غمگین جهان معرفی می شود

به این ترتیب می بینیم که سازمان جامعه بخاطر بیکاری دارد از هم می پاشد! و آن وقت در مقابلش صاحبان جامعه که خودشان را متولیان و حاکمان جامعه می دانند و اداره امور جامعه را به دست گرفتند هیچ راه حل و فکری برای این بیکاری ندارند آنان که در تمام صحبتهایشان مدعی

همچنان فارسی بی بی سی و همچنان بخش دری صدای آمریکا و همچنان رادیوی نیز به این مساله توجه کرده و مصاحبه هایی صورت گرفته اما رسانه های داخل افغانستان به دلیل موقعیت و حساسیت جامعه کاملا چشم پوشی می کنند.

آیا از داخل افغانستان هستند کسانی که با شما تماس بگیرند؟ بله از طریق شبکه های اجتماعی سه الی چهار نفر با مشخصات اصلی خود با من ارتباط می گیرند و تعدادی هم با نام های مستعار با من تماس می گیرند. از وی پرسیدم افرادی که با شما در تماس هستند از چه چالش هایی با شما سخن می گویند: وی می گوید: ترس آشکار شدن این مساله را دارند و از اینکه به گونه ی اجباری ازدواج کنند و از اینکه مجبورند حس خود را سرکوب کنند با من صحبت می کنند.

او می گوید: در نخست من این مساله را در میان دوستانم آشکار کردم. وی می گوید: تعدادی از دوستانم با شنیدن متعجب می شدند و به من توصیه می کردند نزد پزشک بروم. حمید می گوید: از سال ۲۰۰۶ نیز طرز پوشش لباسم را تغییر دادم. زمانی شما پوشش خود را تبدیل کردید با چه چالش هایی در ترکیه روبرو شدید: مردم به خصوص افراد مسن به سوی من سنگ پرتاب می کردند و تف می کردند مرد های جوان به سوی من حمله می کردند و همچنان همسایه ها به صاحب خانه شکایت من را کردند که منجر به تخلیه ی اجباری خانه از سوی صاحب خانه شدم. افغان های مهاجر در ترکیه با شما چگونه رفتار داشتند: تعدادی از افغان ها هم به غیرت شان بر می خورد و واکنش های تند نشان می دادند. زن های افغان چگونه با شما رفتار می کردند: وی می گوید زن و مرد از نظر فکری به این مساله فرقی ندارند اما چون زنان افغانستان خودشان از دسته ی سرکوب شدگان در جامعه هستند فرصت نشان دادن عکس العمل را نداشتند. زمانی که شما این مساله در ترکیه با سازمان ملل در جریان گذاشتید تا چه حدی به شما کمک کردند. سازمان ملل با اینکه از شرایط سخت و نپذیرفته شدن ما در جامعه خبر داشت با آن هم به پرونده ی من و امثال من توجه خاصی نمی کرد. من چندین بار با سازمان

به علت دید افراد در جامعه کرده بودم می توانستم برای نجات خود از حرف دیگران نقش خود را به گونه ی بسیار خوب ایفا کرده و کمتر وارد چالش ها شوم. از وی پرسیدم آیا تا آن زمان خانواده به شما فشار وارد نمی کردند که باید با یکی از دخترانی که از نظر آنها برایت مناسب است ازدواج کنی؟ وی گفت: تا آن زمان هم جرات نکردم در مورد این موضوع با خانواده حرف بزنم و بارها و بارها مادرم دخترانی را برایم در نظر می گرفت. از وی پرسیدم اولین باری که شما رابطه ی جنسی خود را با هم جنس خود برقرار کردید چند ساله بودید و چه حسی داشتید؟ وی گفت حدود نوزده سال عمر داشتم و حس بسیار خوبی به من دست داد چون من این رابطه را در زمانی که به پاکستان رفته بودم تجربه کردم چون محیط کاملا جدید بود و افراد آن جامعه با من آشنایی نداشتند از او پرسیدم در مکان سکونت خود چه ؟ گفت از ترس اینکه مبادا این مساله آشکار شود همیشه حس خود را سرکوب می کردم. همچنان وی افزود: چون آدم مذهبی نبودم احساس گناه نیز به من دست نداد. به نظر شما کسانی که مثل شما در این دسته از افراد جامعه قرار دارند در جوامع سنتی و مذهبی با چه چالش هایی روبرو هستند: جامعه ی دگرباشان در افغانستان با کشورهایمانند ایران و پاکستان متفاوت تر اند و زیرا در افغانستان این دسته از افراد شناخته شده نیستند و همیشه از طرف افراد جامعه رفتار هایشان سرکوب می شدند اما از من و نعمت سعادت از نخستین کسانی بودیم که با جرات این مساله را آشکار کردیم با رسانه ها گفتگو کردیم تا افرادی که در این دسته قرار دارند نیز سکوت را شکسته و برای معرفی خود در جامعه تلاش کنند. رسانه ها تا چه حد برای معرفی شما به عنوان یک دسته از اعضای جامعه تلاش کردند و تمایل به کمک داشتند؟ بیشتر رسانه های خارجی بیشتر خود را در رویارویی با پناهندگی دیده و شانه خالی می کنند.

رسانه های افغان در خارج از کشور است به این مساله توجه کرده اند وی رادیوی فارسی فرانسه با من مصاحبه پی داشتند و

وی گفت من در پنج سالگی پدر را از دست دادم اما دیگر اعضای خانواده و اطرافیان رفتار های آزار دهنده با من داشتند به گونه ی مثال " ترحم" اما تعدادی هم فکر می کردند که خوب شاید فقط یک تفاوت سطحی باشد چون در آن زمان مردم از موضوع همجنسگرایی و این گونه مسایل اطلاعات کافی نداشتند. از او پرسیدم آیا شنیدن جملات ناخوشایند مانند این که تو زنچه یا زن صفت هستی را تاکنون از کسی شما را ترور شخصیت کرده و یا به عنوان توهین در درگیری ها شنیده پی حمید می گوید: بله برادرانم و افرادی که جنس مذکر داشتند در درگیری ها به من توهین می کردند.

زمانی که وارد مدرسه شدم همه سن پایینی داشتیم و کسی از همکلاسی هایم متوجه این موضوع نشدند تا زمانی که به کلاس های بالا یعنی کلاس پنجم یا ششم که وارد شدم همکلاسی هایم به دلیل ظرافت رفتاری که داشتم من را خماری " نام یک خواننده ی افغان است " صدا می زدند بعضی از اوقات من را حمیده نیز خطاب می کردند .

از وی پرسیدم چه زمان متوجه شدید که با دیگر پسران تفاوت دارید : وی گفت : در سن پانزده سالگی متوجه شدم که به جنس مخالف خودم هیچ گونه تمایلی ندارم اما بر عکس به جنس خودم تمایل دارم. زمانی که شما متوجه این مساله شدید که شما گرایش به جنس خود دارید چه حسی به شما دست داد؟ حمید گفت : در نخست زمانی که فهمیدم از ترس طرز دید افراد جامعه و خانواده سعی می کردم این مساله را نزد خود انکار کنم و فکر می کردم شاید به صورت مدار زمان کوتاه این حس در درون من به وجود آمده و به مرور زمان به جنس مخالف تمایل پیدا خواهم کرد. از وی پرسیدم در افغانستان تا چه مقطع تحصیل کرده اید: حمید گفت : من به مدت چهار سال در دانشکده ی دارو سازی دانشگاه کابل تحصیل کرده ام. زمانی که وارد دانشگاه شدید با چه چالش هایی روبرو بودید: در دوره ی دانشگاه از لحاظ رفتار و ظاهر به دلیل تلاشی که برای ساختن شخصیت دوم

به مدتی استاد علوم سیاسی در دانشگاه آمریکایی ها واقع در کابل بود " از جولای ۲۰۱۲ الی جولای ۲۰۱۳ در دانشگاه آمریکایی به تدریس دروس پیشنیاز برای دانشکده های علوم سیاسی، روابط بین الملل، اقتصاد سیاسی و تاریخ افغانستان، پرداخت" و به گونه ی رسمی در رسانه ها تابو شکنی کرده و موضوع همجنسگرایی خود را مطرح کرد. زمانی که اولین تماس صوتی من و نعمت برقرار شد به گونه بی شگفت زده از من پرسید شما می خواهید در این زمینه تحقیق کنید؟ برایش عجیب بود که یک دختر آن هم از جامعه ی سنتی و مذهبی با اینکه تا حدی در بین مردم خود به خصوص از طریق رسانه ها و شبکه های اجتماعی آن هم با عکس و هویت اصلی خودش شناخته شده است چنین ریسکی را قبول کرده و به دنبال جمع آوری اطلاعات وضعیت اینگونه افراد در جامعه است. گفتم نعمت جان با اینکه اگر خودت پست های مربوط به این مقاله را که در ماه می سال ۲۰۱۶ برای تحقیق بخوانی میبینی که چقدر جامعه ی ما تاریک است اما باز هم من وظیفه ی خود میدانم تا به سهم خود برای اطلاع رسانی به مردم تلاش کنم. از وی خواستم تا من را با افرادی که در افغانستان به سر می برند آشنا و ارتباطمان را برقرار کند. او چند نفر را به من معرفی کرد با آنها تماس گرفتم و شروع به جمع آوری اطلاعات کردم.

همچنان در مورد یک دختر لز که ساکن کشور سوئیدن است سخن گفت که آن دختر پس از خواندن کتابش جرات پیدا کرده و حقیقت را با اداره ی مهاجرت آن کشور در میان گذاشته است. از وی پرسیدم حال که شما در کشور کانادا زندگی می کنید چه حسی نسبت به زندگی دارید؟ در مقایسه با گذشته که زندگی بعضی اوقات مانند کابوس بود حس بسیار خوبی به زندگی دارم چون در این محیط احساس آرامش و امنیت می کنم.

حمید از اینکه شانس بزرگی نصیبش شده تا پا به این سوی آنها گذاشته و با نفسی راحت و با هویت اصلی خویش زندگی خود را ادامه دهد بسیار خرسند است وی معتقد است چنین افرادی را باید برای نجات بقا از مناطق سنتی و مذهبی دور کرد. از وی راهکار پرسیدم و گفتم به نظر شما به عنوان یک فرد از جامعه ی ال جی بی تی چه راهکاری را برای تابو شکنی و اطلاع رسانی توصیه می کنید؟ حمید گفت: کمپاین های آگاهی عامه و برنامه های آموزشی برای همه دایر شود. و یک شعار بزرگ در همه جا بنویسند که "امکان دارد در خانواده شما یک یا چند نفر دگرباش باشد، آیا نمی خواهی درکش کنی؟" با کمک حمید توانستم با سید نعمت الله سادات تماس بگیریم. نعمت یکی از شخصیت های برجسته ی جامعه ی ال جی بی تی ارتباط خود را برقرار کنم. نعمت یک تن از افغان های آمریکایی در درجه ی پروفیسور که

حقوق بشر. مراجعه کردم و آنها با سازمان ملل متحد تماس گرفتند اما سازمان ملل متحد به مکاتبه های حقوق بشر. جواب رد میداد. دلیلش را پرسیدم که چرا سازمان ملل در قسمت دگرباشان افغانستان اینگونه برخورد می کنه؟ وی گفت ملل متحد بر طبق آمار گزارش ها اسناد و شواهد تصمیم بر رسیدگی پرونده ها می کنه زمانی که از ترس خیلی مسایل سکوت می کنیم و خود را به جامعه و دنیا معرفی نمی کنیم چنین اتفاق هایی رخ می دهد. شما چه زمانی به کانادا نقل مکان کردید و برای معرفی این مساله چه تلاشی کردید؟ سال ۲۰۰۸ میلادی وارد کشور کانادا شده برای اینکه احساس مسوولیت می کردم که حال در سرزمینی زندگی می کنم که دموکراسی بر آن حاکم است به همین دلیل یک کتاب به نام آن سوی وحشت که برگرفته از خاطرات خودم بود را نوشته و چاپ کردم. آیا این کتاب به دست دگرباشان و دیگر افراد جامعه در افغانستان رسیده؟ بله رسیده یک تعداد با من تماس گرفته و گفتند که این کتاب از طریق اینترنت در دسترس شان قرار گرفته. همجنسگرایان و دگرباشان داخل از افغانستان پس از خواندن این کتاب تا چه حد اعتماد به نفس پیدا کردند؟ وی گفت: افرادی که در داخل افغانستان هستند بسیار امیدوار شده و تعدادی به من پیام دادند که پس از خواندن این کتاب خود را باور کردیم و ترس ها از درون ما رخت بست وی

### آتش سوزی مهیب در کمپ ترک اعتیاد زنان



در یکی از کمپ های ترک اعتیاد در اقبالیه در قزوین آتش سوزی رخ داد و ۲۳ نفر مجروح شدند. که حال دو نفر از آنها وخیم گزارش شده است.

مجروحان این آتش سوزی به بیمارستان منتقل شدند. کلیه مجروحان در سنین بین ۲۰ تا ۳۵ سال هستند.



مجتبی خالدی سخنگوی اورژانس کشور درباره

حادثه آتش سوزی در کمپ ترک اعتیاد زنان در استان قزوین (اقبالیه)

اظهار کرد: کمپ ترک اعتیاد زنان در استان قزوین دچار حریق شده و ۲۳ نفر در این حادثه دچار سوختگی شدند که توسط ۴ آمبولانس به بیمارستان منتقل شدند.

مدیر مرکز هدایت بحران دانشگاه علوم پزشکی قزوین نیز گفت: در ساعت ۱۴:۵۳۳ دقیقه امروز چهارشنبه در پی تماس یکی از شهروندان از وقوع یک حادثه در کمپ اعتیاد زنان مطلع شدیم.

علی فخار سلیمانی تصریح کرد: در این حادثه ۲۳۳ نفر دچار سوختگی شدند که حال دو مصدوم وخیم گزارش شده است.

مروری بر مبارزات و مطالبات کارگری، بمناسبت اول مه روز جهانی کارگر  
مصاحبه رهایی زن با ایوب رحمانی

یعنی اعتصاب و تجمع از لحاظ آماری بسیار مشکل است. نکته ای که در این جا لازم است که به آن توجه شود این است که در 10 درصد از این اعتصاب ها و تجمع ها، کارگران راه ورود و خروج به محل کار را مسدود کردند، خیابان و جاده را بستند، راه تردد وسایل نقلیه را مسدود کردند و یا اینکه محل کار را به اشغال خود در آوردند که در مواردی با درگیری و تنش همراه بود.

نزدیک به 10 درصد اعتراض ها هم به شکل نوشتن نامه و تهیه طومار و رسانه ای کردن مشکلات بود و حدود یک درصد از اعتراض ها هم به شکل تحریم غذای محل کار به وقوع پیوست.

اما در باره علت اعتراض ها و یا خواست کارگران باید بگویم بیشترین اعتراض کارگران نسبت به مورد یعنی عدم پرداخت به موقع دستمزد ها، نداشتن امنیت شغلی و اعتراض به بیکار سازی ها بود.

در رابطه با عدم پرداخت به موقع دستمزد ها باید گفت که کارگران در 604 مرکز تولیدی و خدماتی با مشکل عدم پرداخت به موقع دستمزد و مزایا (حق بیمه، حق سنوات، حق مسکن، حق اضافه کاری، عیدی، و پاداش، و غیره) مواجه بودند. در 356 تا از این مراکز کارگران دست به اعتراض زدند که نسبت به سال 94 افزایش 38 درصدی را نشان می دهد. همین آمار حاکی است که بیشترین اعتراض ها در سال 95 نسبت به عدم پرداخت دستمزد ها صورت گرفته است که نشان می دهد این یکی از مسایل و مشکلات اصلی کارگران است.

در رابطه با مورد دوم، یعنی نداشتن امنیت شغلی، کارگران در 102 مرکز تولیدی و خدماتی دست به اعتراض زدند که نسبت به سال 94 افزایش بیش از 70 درصدی را نشان می دهد. این اعتراض ها بطور مشخص در اعتراض به قرار داد های موقت، نداشتن امنیت شغلی، عدم تبدیل وضعیت، تبعیض در پرداخت حقوق و عدم هم سان سازی حقوق ها بوده است. همین جا لازم است یاد اوری کنم که حدود 90 درصد از کارگران در ایران امنیت شغلی ندارند و بصورت قراردادی با قراردادهای موقت و کوتاه مدت، یا قراردادهای سفید امضا و در بسیاری موارد بدون هیچ قرارداد کاری می کنند.



در آستانه اول ماه مه روز جهانی کارگر هستیم و کماکان جنبش کارگری با چالشهای بسیاری روبروست. فقر مزمن، بیکاری مزمن و تبعیض و سرکوب مزمن تحت حاکمیت صاحبان زور و ثروت اسلامی. با اینکه نظام اسلامی، کارآمدی خود را در احیای کلاسیک برده گی مزدی به درجه اعلا رسانده است، لیکن هرگز قادر نبوده است که صدای اعتراض کارگران را خفه کند. در برنامه امشب با آقای ایوب رحمانی از فعالین کارگری و اعضای اتحاد بین المللی برای حمایت کارگران در ایران به گفتگو نشستیم. آقای ایوب رحمانی به برنامه رهایی زن خوش آمدید. منم به شما و بینندگان شما سلام دارم

**مینوهمتی:** در سال 95 اخبار اعتراض های کارگری را بطور مدام می شنیدیم. در نگاه به مسایل کارگری در سال گذشته می خواستم بپرسم که این اعتراض ها تا چه حد گسترده بوده و اصولا در چه اشکالی برگزار شده و خواست کارگران معترض عموما حول چه مسایلی بوده است؟

**ایوب رحمانی:** طبق اخبار و گزارش های منتشر شده، اعتراض و مبارزه کارگران در سال گذشته برای رسیدن به مطالبات شان هم از لحاظ کمیت یعنی تعداد اعتراض ها و هم از لحاظ کیفیت یعنی شدت یابی مبارزه،

رشد چشم گیری را نشان می دهد. در این مورد اخیر برای مثال شاهد بودیم که در موارد زیادی خانواده کارگران به مبارزه و اعتراض پیوستند و یا اینکه کارگران در مواردی کوشش کردند که اعتراض خودشان را به سطح شهر بکشاند تا از این طریق حمایت مردم را کسب کنند. بطور کلی در سال گذشته کارگران در 653 مرکز تولیدی و خدماتی دست به اعتراض و مبارزه زدند که نسبت به 515 مرکز در سال 1394 افزایش تقریبا 27 درصدی را نشان می دهد. در این جا باید توجه داشت که در تعدادی از این مراکز، کارگران بیش از یک بار دست به اعتراض زدند بنابراین تعداد اعتراض ها بیش از تعداد مراکزی است که به ان اشاره شد؛ بطور کلی در سال گذشته 1264 مورد اعتراض کارگری وجود داشت یعنی بطور متوسط هر روز بیش از سه اعتراض کاری صورت گرفت. (لازم است تاکید کنم که همه آمار و ارقام مربوط به مواردی است که به نوعی در اخبار و گزارش ها بازتاب داشته و در گزارش سالیانه اتحاد بین المللی آمده است. وگرنه آمار واقعی می تواند خیلی بیشتر باشد.)

اما در باره اشکالی که این مبارزات و اعتراض ها به خود گرفت باید بگویم که نزدیک به 90 درصد این اعتراض ها به شکل اعتصاب و یا تجمع و یا ترکیبی از این دو بود. از آنجا که بخش غالب تجمع های اعتراضی در روز کاری صورت می گیرد، تفیک این دوشکل

مورد سوم، اعتراض به بیکار سازی ها و اخراج ها است. در همین رابطه کارگران در 52 مرکز نسبت به بیکار سازی و اخراج، دست به اعتراض زدند که نسبت به سال قبل از آن، نشان دهنده افزایش 10 درصدی است.

در کنار موارد یاد شده، خواست افزایش دستمزد و مخالفت با خصوصی سازی ها، اعتراض به شرایط کار و خواست مسکن، نیز از موارد مهم در اعتراض کارگران در اشکال مختلف بوده است.

همین جا لازم می دانم که در رابطه با تجمع های اعتراضی اضافه کنم که در سال گذشته، گروهی از معلمان و نیز بازنشستگان و مستمری بگیران بارها و بارها تجمع اعتراضی بر پا کردند. برای نمونه معلمان پیش دبستانی، آموزش یاران نهضت سواد آموزی و معلمان حق التدریسی در اعتراض به بلا تکلیفی استخدام خود و برای تبدیل وضعیت، 21 بار در مقابل مجلس شورای اسلامی و 12 بار در شهرستان ها در برابر اداره آموزش و پرورش و استانداری، دست به تجمع زدند. به همین گونه بازنشستگان، شامل بازنشستگان فرهنگی، سازمان تامین اجتماعی و لشکری دهها بار بطور هماهنگ در برابر مجلس و یا در شهرستان ها با خواست افزایش مستمری ها و همسان سازی حقوق و اعتراض به عدم پرداخت به موقع حقوق، تجمع اعتراضی بر پا کردند.

**مینوهمتی:** حداقل دستمزد کارگران برای سال 96 توسط شورای عالی کار 930 هزار تومان اعلام شد. این دستمزد بر اساس چه معیاری تعیین می شود آیا واقعا یک خانواده کارگری می تواند با این دستمزد زندگی کند؟

**ایوب رحمانی:** همانطو که در پرسش شما هم آمده، حداقل دستمزد در جمهوری اسلامی در پایان هر سال توسط شورای عالی کار تعیین می شود. خود این شورا از نمایندگان کارفرماها، نمایندگان دولت - که خود در ایران از بزرگترین کارفرما هاست- و نیز نمایندگان تشکل های به اصطلاح کارگری اما وابسته به رژیم، مانند شوراهای اسلامی کار و انجمن های صنفی و کانون نمایندگان کارگری تشکیل می شود. و اسم این را هم گذاشته اند سه جانبه گرایی. خلاصه این که

در همین شورا که ظاهرا قرار است نمایندگان کارگران هم یک جانب آن باشند، هیچ نماینده ای از کارگران وجود ندارد. این شورا هر سال ظاهرا بر اساس ماده 41 قانون کار، حداقل دستمزد را تعیین می کند. طبق این ماده، شورا موظف است که در تعیین حداقل دستمزد دو معیار را در نظر بگیرد: اول اینکه " با توجه به درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران اعلام می شود " و دوم اینکه " این حداقل باید به اندازه ای باشد که زندگی یک خانواده " را تامین کند.

دقت کنید که ما اینجا با دو مسئله روبرو هستیم، اول خود ترکیب شورای عالی کار است که همانطور که گفتم اصلا هیچ نماینده کارگری در آن وجود ندارد و دوم همین معیار مطرح شده در ماده 41 قانون کار است. توجه کنید که بند اول این ماده نمی گوید که حداقل دستمزد باید به همان اندازه نرخ تورم اعلام شده توسط بانک مرکزی افزایش یابد، بلکه می گوید باید با "توجه" به آن تعیین شود. به این گونه این شورا به راحتی می تواند بگوید که ما به نرخ تورم " توجه" کردیم اما صلاح دیدیم و تصمیم گرفتیم که نرخ افزایش حداقل دستمزد را به میزان نصف نرخ تورم اعلام شده، افزایش دهیم. بند دوم این ماده هم به راحتی تفسیر بر دارد است؛ یعنی شورای عالی کار می تواند هر رقمی را تعیین کند و بگوید همین رقم به اندازه ای هست که زندگی یک خانواده کارگری را تامین کند. مثلا به راحتی می تواند بگوید فرزندان کارگران لزومی ندارد که به دانشگاه بروند و یا اینکه کارگران لزومی ندارد به مسافرت نیز بروند و یا بگوید که اصلا کارگران می توانند بدون مصرف گوشت هم زندگی کنند. در یک کلام همه چیز به اراده و تصمیم این شورا بستگی دارد.

در اینجا می خواهم این نکته را اضافه کنم که دیدگاهی که بدون توجه به کلیت قانون کار و لزوم تغییر بنیادی آن، سعی می کند با استناد به این ماده، به حداقل دستمزد اعلام شده توسط این شورا اعتراض کند راه به جایی نخواهد برد و اصولا وادار می شود در زمینی بازی کند که دولت تعیین کرده است. بنابراین اگر بخواهیم که از لحاظ حقوقی به مسئله نگاه کنیم مشکل خود

قانون کار و ترکیب شورای عالی کار است. ببینید، کارگران از دو طریق و یا بهتر بگویم با توسل به دو اهرم می توانند به خواسته های خود از جمله افزایش سطح دستمزد های حداقل دست یابند: نخست از طریق متشکل شدن و پیش برد خواست و منافع خود از طریق تشکیلات است و دوم با دست زدن به اعتصاب. و این هر دو در قانون کار کنونی منع شده است. قانون کار کنونی سه نوع تشکل یعنی انجمن های صنفی، شورای اسلامی کار و نمایندگان کارگران را مجاز می داند. و به این ترتیب در را به روی تشکل مستقل ایجاد شده توسط خود کارگران مانند اتحادیه و شورا را می بندد. از طرف دیگر کارگران طبق همین قانون از اهرم دیگر یعنی اعتصاب نیز محروم هستند و حق اعتصاب ندارند. در چنین شرایطی است که شورای عالی کار می تواند دستمزد ها را به عنوان حداقل اعلام کند که در وهله اول توهین آمیز است و در وهله دوم به معنی تحمیل فقرعریان به بخش های زیادی از طبقه کارگر در ایران است.

اما پاسخ من به بخش دیگر پرسش شما این است که یک خانواده کارگری با این حداقل دستمزد یعنی 930 تومان نمی تواند زندگی کند. حتی اگر مزیای یعنی حق سنوات و مسکن و غیره را به حساب آوریم، دستمزد دریافتی یک کارگر مشمول قانون کار، می شود چیزی حدود یک میلیون دویست یا سیصد هزار تومان. و این طبق همه بر آورد ها، سه یا چهار برابر کمتر از هزینه متوسط یک خانواده شهری در ایران است. حتی "کمیته مزد" وابسته به شورای عالی کار که به گفته خودشان متشکل از "شرکای اجتماعی" است، پیش از اعلام نرخ رسمی حداقل دستمزد، گفته بود که بر طبق بر رسی ها و محاسبه های این کمیته "سبد معیشت خانوار کارگری" با سه و نیم عضو، مبلغ 2 میلیون 489 هزار تومان است. با این حال یعنی به رغم بر آورد خودشان، شورای عالی کار، حداقل دستمزد را 930 هزار تومان تعیین کرد که دوو نیم برابر کمتر از سبد معیشت اعلام شده توسط کمیته مزد است. شما اگر این مبلغ را با دلار بسنجید، حداقل دستمزد روزانه اعلام شده در ایران می شود حدود 17 دلار. یعنی

ادامه در صفحه ی 16

**طرح مطالبات اقلیت‌های جنسی برای اولین بار در فضای انتخاباتی "ما" می‌پرسیم؛ بیانیه شش‌رنگ در مورد مطالبات اقلیت‌های جنسی**



شش رنگ، 20 اردیبهشت 1396: برای نخستین بار، جامعه اقلیت‌های جنسی مطالبات خود را در فضای انتخاباتی مطرح کرده است. بررسی دقیق شبکه‌های اجتماعی به عنوان تنها فضایی که جامعه اقلیت جنسی می‌تواند حضور و صدا داشته باشد نشان می‌دهد که اولین بار است که در بحث‌های انتخاباتی، همجنسگرایان با مطالبات خود به عرصه سیاست وارد می‌شوند. ترنس‌ها نیز در ایران خواهان رسیدگی به وضعیت نابسامان عمل‌های تغییر جنسیت، عقیم‌سازی اجباری و نبود اطلاع‌رسانی در این زمینه هستند.

بر اساس آمارهای سازمان بهداشت جهانی، بین 3 تا 7 درصد از جمعیت هر جامعه‌ای به اقلیت‌های جنسی (همجنسگرا، ترنس سکشوال، بایسکشوال و اینترسکس) تعلق دارند که اگر جمعیت ایران را 80 میلیونی و درصد اقلیت جنسی آن را تنها 2.5 درصد فرض کنیم، از یک گروه عظیم دومیلیونی حرف می‌زنیم که هیچیک از کاندیداهای ریاست جمهوری تاکنون پاسخی به مطالبات آن‌ها نداده است.

از سوی دیگر، حجم عظیمی از نفرت پراکنی علیه همجنسگرایان در حملات کمپین‌های رقیب به دولت فعلی و به بهانه پذیرش عهدنامه یونسکو 2030 با عنوان دفاع روحانی از همجنسگرایان به راه افتاده است. این در حالی است که سیاست درمان

همجنسگرایان در مراکز دولتی، حمله به میهمانی‌های خصوصی و دهها مورد دیگر نقض حقوق اقلیت‌های جنسی. در دوران روحانی در سکوت، طی شده است.

ابراهیم ریسی. به عنوان کاندیدای اصلی جناح اصول‌گرا، که خود به دلیل شراکت در کشتار در دهه شصت به شدت تحت فشار است، همسرش را برای تبلیغات انتخاباتی‌اش به سراغ یک فرد ترنس می‌فرستد تا با انتشار عکس این دیدار رای این جامعه را با وعده وعیدهای نامعلوم، در یک قرار دو ساعته و پشت درهای بسته، به خود جلب کند.

شش رنگ معتقد است به دلایل گوناگون این انتخابات نمی‌تواند در خدمت تحقق مطالبات و نیازهای جامعه اقلیت جنسی باشد و به خاطر حذف گروه‌های اجتماعی گوناگون از زنان، دگراندیشان، غیر شیعیان و ... انتخاباتی غیردمکراتیک است. با این وجود، دیگر منتظر تحولی بنیادین برای رسیدن به خواسته‌هایمان نمی‌مانیم. خود صدای خودمان می‌شویم. ما، این دو میلیون شهروند این جامعه که استعدادها و توانایی‌های خود را برای پیشرفت جامعه صرف می‌کنیم، حق خود را از ثروت و امکانات این جامعه مطالبه می‌کنیم.

شش رنگ پیشنهاد می‌کند در فضای طرح مطالبات و در آستانه روز جهانی مقابله با هموفوبیا و ترنس‌فوبیا، سئوالات زیر در عرصه عمومی مطرح شود.

"ما" می‌پرسیم:

- با حقوق اولیه ما که در قوانین حقوق بشری به رسمیت شناخته شده است و که ایران نیز امضاکننده آن است، چه می‌کنید؟  
- وقتی به عنوان یک ترنس بدلیل افشای هویت جنسیتی‌مان از کار اخراج می‌شویم چه نهادی از حقوق ما دفاع می‌کند؟

- وقتی بعنوان لژیون حبس می‌شویم، کتک می‌خوریم و یا مورد تجاوز قرار می‌گیریم به کدام نهاد مراجعه کنیم تا از حقمان دفاع شود؟

- وقتی به عنوان گی در حین خدمت سربازی مورد آزار جنسی و خشونت قرار می‌گیریم، شکایتمان را به کجا ببریم؟

- وقتی مورد آزار و اذیت نیروی انتظامی قرار می‌گیریم به کجا پناه ببریم؟

- وقتی به عنوان یک ترنس‌جندر از دانشگاه بدلیل عدم رعایت حجاب اجباری‌مان اخراج

می‌شویم چه کسی از حق ما دفاع می‌کند؟  
- وقتی در ادارات به قیافه ما پوزخند زده می‌شود و مورد تحقیر و توهین قرار می‌گیریم، حق شهروندی ما چه می‌شود؟

- وقتی به دلیل گرایش جنسی‌مان با اراده پدر و مادر به دست پزشکی سپرده می‌شویم که ما را تحت درمان و شوک تراپی قرار دهند، چه کسی از حق حیات بدون شکنجه پزشکی ما دفاع می‌کند؟

- وقتی به عنوان ترنس مورد خطای پزشکی وارد می‌شویم، چه کسی از حق ما دفاع می‌کند؟

"ما" می‌پرسیم:

آیا شما وجود و حق حیات ما را به رسمیت می‌شناسید؟

به راستی آیا می‌توان از دمکراسی و حقوق شهروندی حرف زد و بیش از دو میلیون جوان و نوجوان را نادیده گرفت یا برایشان حکم مرگ صادر کرد و یا آنها را منحرف و بیمار خواند؟

پاسخ به این سئوالات برای هر گونه جدل بعدی در مورد سیاست عمومی کاندیداهای موجود ضروری است.

ما هم در خیابان‌ها و در اعتراضات سال 88 دستگیر شدیم، هزینه دادیم و به امید آزادی بیان و اندیشه کتک خوردیم. ما هم چون دیگر ایرانیان آزاده دغدغه‌رهای انسان داریم. ما نیز خواهان آینده‌ای بدون از سرکوب، زندان و بی‌عدالتی هستیم. ما اینجا، در کنار شما، در خیابان و مدرسه، در شهر و روستا حضور داریم. به وسعت ایران، از سقز تا شاهرود تا کرمان و کرج، تا زنجان و سمنان، تا اهواز و اصفهان، تا زاهدان و تبریز و تا بندرعباس و خرمشهر، تا آبادان و خرم آباد و تا تهران و قم و رشت و گرگان و سنندج و ... آری ما خواهران و برادران و فرزندان شما هستیم. خیلی نزدیک به شما اما همچنان دور.

**شش رنگ (شبکه لژیون‌ها و ترنس‌جندرهای ایرانی)**

[www.6rang.org](http://www.6rang.org)

### دروغگوها سحر قادری

در جامعه ای که پایه و اساس آن بر مبنای دروغ سازمان یافته جلو میرود، دروغ گفتن یک اصل کلی و اساسی محسوب میشود. صداقت رنگ سیاست میگیرد و شخص صادق یک فرد سیاسی محسوب میشود. پس چاره ای نیست یا باید به صف بلند دروغگویان بپیوندیم و دروغ بگوییم و دروغ های دیگران را پوشش دهیم. یا اینکه در صف مقابل بایستیم که صف انسانهای شریف، آزادیخواه، برابری طلب است.

بابک زنجانی ها، رحیمی ها و ..... و تمامی کلاهبرداران این رژیم اسلامی آزادانه به چپاول مملکت مشغولند و یا نهایتاً چند نفرشان متفق القول میشوند که با هم از این سفره ای که پهن شده سهم ببرند این در حالی است که هزاران هزار زندانی عقیدتی سیاسی فقط به خاطر اعتقاد متفاوت و یا انتقاد از سیستم حکومتی که کرده اند در بند و بعضاً در حبس هایی که کسی از آنها خبر ندارند بسر میکنند.

حال معنی واقعی عدالت را هم فهمیدیم. این هم عدالت اسلامی که از آن دم میرنند. بنده به عنوان یک زن حق و حقوق خود را مطالبه میکنم. نه فقط به عنوان یک زن، بلکه به عنوان یک انسان و یک شهروند متساوی الحقوق که باید همانند دیگران با من رفتار شود. متأسفانه در حکومتهای مذهبی که مذهب در رأس قدرت قرار دارد اولین اقدام بر علیه ما زنان جامعه صورت میگیرد.

-به دلیل محدودیت ها خانه نشین میشویم  
-حجاب بر سرمان میکنند  
-حق سفر بدون اجازه همسر نداریم  
-همیشه یک قیم باید به جای ما تصمیم بگیرد و این نوعی برده داری نوین محسوب میشود که یک زن به عنوان یک انسان محسوب نمیشود و همیشه باید برایش شخص دیگری تصمیم بگیرد و سرنوشت او را رقم بزند.

از یک حکومت مذهبی بیشتر از این هم نمیتوان انتظار داشت. یکی از لازمه های دستیابی به یک جامعه برابر با معیارهای جهانی و البته مهمترین، نبود مذهب در حکومت است که لازمه دستیابی به این

جامعه در ایران، سرنگونی جمهوری اسلامی است. هیچ چیز دیگری نمیتواند چاره کار باشد.

جمهوری اسلامی باید باشد تا خفقان و اختناق معنی بدهد. بدون جمهوری اسلامی زندانی سیاسی معنی نخواهد داشت. بدون جمهوری اسلامی گروه فشار معنی نخواهد داشت و بدون جمهوری اسلامی چادر، ستم کشی زن معنی نمیدهد و .....

باعث و بانی تمامی این مشکلات جمهوری اسلامی است.

با تمامی فشاری که رژیم به زنان وارد میکند میبینیم که جامعه زنان در نقطه نقطه ایران آواز مخالفت را سری دهند و در حال مقابله با ممنوعیت های جمهوری اسلامی هستند. خود رژیم که در راس آن خامنه ای است، هم به این موضوع کاملاً واقف هستند که قادر به مقابله با جامعه زنان ایران نیستند.

با همه این وجود آخرین تقلاي خود را میکنند تا بتوانند تا عمر رژیم را چند صبحی دیگر زنده نگاه دارند.

و اما مردم معتقد با چشم و گوش بسته به دروغهای این افعی زادگان گوش میکنند و باور میکنند که ممکن است این بار حقیقت باشد و مانند ساده لوحان بار دیگر پشت سر هم صف میکشند و به پای صندوقهای رأی میروند.

تا کی خود را به خواب بزینیم؟ نزدیک به 40 سال است و این همه کشتار ادامه دارد نه تنها کم نشده بلکه هر ساله به آمار آن اضافه میشود.

این همه ظلم و ستمی که روا شد و این همه چپاول و دزدی از مردم ایران و ... بهتر است بیدار شویم و این عینک اسلامی که به چشمانمان زده اند تا واقعیت را نبینیم که چه به سرمان آورده اند، را بیرون بیاندازیم.

این ها همه از یک قماش هستند. از کوزه همان تراود که در اوست. کار به جایی

رسیده که دو نامزد ریاست جمهوری، رئیس و روحانی در مناظره میخواهند همدیگر را رسوا کنند و رئیس ادعا میکند که صندوقچه اسرار است و اگر دهن بگشایم کسی حریفش نمیشود.

این حرف ها چقدر آشناست! احمدی نژاد هم همین چند سال پیش دقیقاً همین حرفها را میزد. بگم بگم احمدی نژاد از ذهن ها هنوز پاک نشده. بگذریم که فقط هیچوقت زبانش باز نشد و فقط حرکتش بیشتر یک شو تلویزیونی بود.

براستی همان احمدی نژاد چرا رد صلاحیت شد؟!؟!!

واقعاً دیگر چه میتوان گفت؟ تا یک زمان اینها سعی داشتند عیب و ایرادهای همدیگر را بپوشانند. ببینید قدرت چقدر برایشان مهم است که علنی در جلوی دوربین صدا و سیما دارند از این گونه حرفها میزنند.

اینها هر جای دنیا بودن به دادگاهها برده میشدند و حتی محکوم و زندانی میشدند اما در ایران کاندیدای ریاست جمهوری شده اند.

باعث تاسف است. چه کسانی دارند در مملکت حکمرانی میکنند کار از ریشه خراب است. وقتی رهبر یک مملکت دزد باشد، از بقیه ارکان دولت چه چیزی میتوان انتظار داشت؟

من به عنوان یک زن از هموعان و شهروندان جامعه ام میخواهم، یکبار برای همیشه در کنار هم به این رژیم نه بگوییم. با صدای بلند و رسا تا تمام دنیا صدایمان را بشنود.

من از انقلابی صحبت میکنم که رنگ و بوی زنانه دارد چرا که میدانم هر چقدر این جنبش قدرت بگیرد و پیشروی کند، عرصه را برای رژیم جمهوری اسلامی تنگ تر خواهد کرد.

شعار من همیشه این بوده و هست: نه به مضحکه انتخابات، نه به حجاب اجباری، نه به جمهوری اسلامی.

**جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته، حکومت اعدام و شکنجه و ضد زن است**

مروری بر مبارزات و مطالبات کارگری...  
ادامه ی صفحه ی 13

یعنی بطور متوسط حداقل مزد برای هر ساعت در ایران حدود 2 دلار است و این نه فقط نسبت به سطح دستمزد ها در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، بلکه نسبت به حداقل دستمزد مثلا در ترکیه و مصر و خیلی از کشورهای حوزه خلیج فارس هم پایین تر است.

و بدتر اینکه در بسیاری از مراکز تولیدی و خدماتی، بخصوص در مراکز کوچک، کارفرمایان همین حداقل دستمزد را نیز به کارگران نمی دهند، و دستمزد ها بسیار کمتر از آن است. مثلا کارگران با دستمزد ماهیانه 300 یا 400 هزار تومان کار می کنند. لازم است تاکید کنم که بخش زیادی از کارگرانی که مجبورند با نرخ پایین تر از دستمزد حداقل کار کنند زنان هستند که در کارگاه های تولیدی کوچک و متوسط و یا در واحدی خدماتی مانند اداره شرکت، مطب پزشکان و نظایر این ها به کار مشغولند. خلاصه اینکه حداقل دستمزد تعیین شده توسط شورای عالی کار، تحمیل فقر به میلیون ها خانواده کارگری در ایران و جنبه قانونی بخشیدن به آن است.

**مینوهمتی:** به بخش هایی از قانون کار اشاره کردید، شاهد بودیم که در سال گذشته دولت لایحه اصلاح قانون کار را به مجلس فرستاد. هدف این لایحه چیست و سرنوشت آن به کجا کشید.

**ایوب رحمانی:** لایحه اصلاح قانون کار ابتدا توسط دولت احمدی نژاد تدوین شده بود؛ این لایحه در سال گذشته توسط دولت روحانی برای طرح و تصویب به مجلس فرستاده شد و ابتدا در دستور کار کمیسیون اجتماعی مجلس قرار گرفت، تا سپس به اصطلاح مراحل قانونی را سپری کند. اساس این لایحه همانطور که از نامش پیداست، ایجاد تغییرات در قانون کار کنونی بود. قانون کار کنونی جمهوری اسلامی که در سال 1369 به تصویب رسید اساسا و در بنیاد خود، ضد کارگری است و همانطور که در بالا اشاره کردم از جمله دو خواست و یا مطالبه اصلی کارگری یعنی حق تشکل

مستقل کارگری و حق اعتصاب را به رسمیت نمی شناسد. با این حال دولت روحانی به پیروی از دولت احمدی نژاد هدف اش این بود که این قانون را هر چه بیشتر به زیان کارگران تغییر دهد و به اصطلاح جنبه های اندک حمایتی این قانون را حذف کند. با نگاهی کوتاه به مفاد اصلی لایحه اصلاحیه قانون کار به روشنی می توان دید که رژیم به دنبال تحمیل چه شرایطی بر طبقه کارگر است: این لایحه شرط سنی 15 سال برای کار که در قانون فعلی تصریح شده است را حذف می کند و به این گونه به کار کودکان رسمیت می دهد. دومین مسئله کاستن باز هم بیشتر امنیت شغلی کارگران است. با این لایحه، کار قراردادی و یا حتی کارموقت و بدون هیچ قرارداد، رسمیت می یابد و دست کارفرما برای اخراج کارگران باز هم باز تر می شود و امنیت شغلی کارگران از این هم که هست بدتر می شود. بعلاوه این لایحه تعیین دستمزد ها را اساسا به توافق منفرد بین کارگر و کارفرما واگذار می می کند و با تغییر ماده 41 قانون کار که در بالا به آن اشاره شد دست شورای عالی کار را برای توجیه تعیین حداقل دستمزد زیر خط فقر، بازتر می کند، برای مثال علاوه بر دو شرط بالا در ماده 41، این لایحه در تعیین حداقل دستمزد، "توجه به شرایط اقتصادی" را مطرح می کند که هدف از آن بسیار روشن است. به این معنی که شورای عالی کار می تواند هر دستمزد دلخواهی را با استناد به شرایط اقتصادی، که سنجس ناپذیر است، تصویب کند. و نکته دیگر این که این لایحه، همان طرح استاد و شاگردی دوران احمدی نژاد را قانونی می کند؛ به این معنی که به کارفرمایان اجازه می دهد که بدون آنکه موظف به رعایت قانون کار باشند، جویندگان کار را برای مدت طولانی به کار بگیرند. یعنی بی حقوقی مطلق و عدم برخورداری این بخش از کارگران از هیچ حمایت قانونی را رسمیت می بخشد.

ارسال این لایحه از سوی دولت به مجلس، با اعتراض نسبتا گسترده تشکل ها و فعالین کارگری روبرو شد و پاسخ گرفت. برای نمونه اتحادیه آزاد کارگران ایران و کارگران سندیکای شرکت واحد، در 25 آبان،

تجمعی در اعتراض به این لایحه در برابر مجلس بر پا کردند. و در نمونه دیگر، حدود 2 هزار کارگر معدن چادر ملو با امضای طومار به این لایحه اعتراض کردند. باید اضافه کنم که حتی تشکل های کارگری وابسته به رژیم نیز علیه این لایحه به مخالفت برخاستند و گفتند که این لایحه بدون مشورت آنها تدوین شده و خواستند که این لایحه پس گرفته شود و سپس با مشورت با آنها اصلاح شود. علت اصلی مخالفت این تشکل ها این بود که با تصویب این لایحه، حتی دیگر جای چندانی برای این تشکلات در مناسبات بین کارگران و کارفرما باقی نمی ماند. بنابراین اینها در واقع برای حفظ موجودیت خودشان و نه از منافع کارگران با این لایحه به مخالفت برخاستند و تا حدودی نیز سرو صدا راه انداختند.

به هر حال و در نتیجه این مخالفت ها، کمیسیون اجتماعی مجلس این لایحه را بدون تصمیم گیری در مورد آن، برای بررسی به نشست عمومی مجلس شورای اسلامی ارجاع داد که تا کنون مسکوت مانده است. اخیرا روحانی در یکی از نطق های انتخاباتی وعده داد که دولت این لایحه را پس خواهد گرفت که نشان می دهد که رئیس دولت نیز از مخالفت گسترده و عمیق کارگران با این لایحه اطلاع دارد و برای کسب رای وعده داد که لایحه را پس خواهد گرفت.

**مینوهمتی:** یکی از مسایلی که بطور مستقیم با زندگی کارگران، چه شاغل و چه جویندگان کار ارتباط دارد، مسئله بیکاری است. سطح بیکاری در سال گذشته به چه میزان بود و آیا انتظار می رود که در سال جاری نرخ بیکاری کاهش یابد؟

**ایوب رحمانی:** منابع رسمی از جمله مرکز آمار ایران، نرخ بیکاری در پائیز سال گذشته را 4/12 اعلام کردند. اگر این نرخ را مبنا قرار دهیم تعداد بیکاران در آن زمان 5/2 تا 3 میلیون نفر می شود. اما باید توجه داشت که مرکز آمار ایران در تعیین نرخ بیکاری، به پیروی از دیگر کشورهای سرمایه داری، کسی را که در هفته فقط یک ساعت کار کرده باشد، جز بیکاران بشمار نمی آورد. به همین گونه در این آمار کسانی که بیکارند اما از سر ناامیدی یا به دلایل دیگر در جستجوی کار نیستند نیز جزو بیکاران به حساب نمی آیند. بنابراین نرخ واقعی



بیکاری و تعداد بیکاران بسیار بیش از آمار رسمی است. بعضی از مسئولین و مقامات رژیم گاه بگاه در سخنان و مصاحبه های خود پرده از آمار واقعی بیکاری بر می دارند. مثلا امید علی پارسا رئیس مرکز آمار ایران در اشاره به بیکاری واقعی (یعنی بدون در نظر گرفتن معیار های رسمی) گفت تعداد بیکاران تا هشت میلیون نفر بر آورد می شود. و یا یحیی آل اسحاق وزیر اسبق بازرگانی که خود را کارشناس اقتصادی می داند می گوید: "برخی این بیکاران را دو میلیون، چهار میلیون و یا شش میلیون می دانند اما باید در نظر داشت که حجم بیکاران کشور میلیونی است." (1) او در جای دیگر باز هم از قول "برخی" گفت که تعداد بیکاران حدود 7/5 تا هشت میلیون نفر است. به نظر می رسد که این رقم به واقعیت نزدیک تر است. باید توجه داشت که اکثریت بیکاران را جوانان تشکیل می دهند و طبق ارقام مرکز آمار ایران نرخ بیماری در بین جوانان 25 تا سی درصد است که این آمار رسمی است و آمار های دیگر و واقعی تر خبر از نرخ بیش از 50 درصدی در میان جوانان می دهد.

این سطح از بیکاری فاجعه بار است هم برای انبوه بیکاران که هیچ آینده ی روشنی را در برابر چشم خود نمی یابند و هم برای آن بخش از کارگرانی که شاغل هستند. این سطح از بیکاری به کارفرمایان اجازه می دهد که دستمزد ها را پایان نگاه دارند و شرایط سخت تری را بر کارگران تحمیل کنند و یا به هر بهانه ای کارگران را اخراج کنند، چون آگاهند که هر لحظه می توانند نیروی کار جوان و آماده بکار را با شرایط بدتر و با دستمزد و حقوق کمتر استخدام کنند. بنابراین مسئله بیکاری فقط مسئله بیکاران نیست بلکه مسئله کل طبقه کارگر است. به همین دلیل است که خواست پرداخت بیمه بیکاری مناسب به بیکاران به درستی توسط تشکل ها و فعالین کارگری طرح شده است. با این حال متأسفانه هنوز ما شاهد یک حرکت و یا جنبش سراسری با خواست "یا کار یا بیمه بیکاری مکفی" نیستیم. و تا وقتی که در بر این پاشنه بچرخد عوارض ویران گر بیکاری بر گرده کل طبقه کارگر، هم بیکاران و هم کارگران شاغل سنگینی خواهد کرد.

در رابطه با قسمت دوم پرسش شما باید بگویم در سال جاری و یا حتی برای آینده قابل پیش بینی، هیچ چشم انداز روشنی در سرمایه داری ایران و به ویژه تحت حاکمیت جمهوری اسلامی در رابطه با کاهش سطح بیکاری وجود ندارد. طبق آمار ها، هر سال حدود یک میلیون تا یک میلیون و دویست هزار نفر، وارد بازار کار می شوند که حدود 800 هزار نفرشان تحصیل

کرده هستند. طبق گفته بعضی از کارشناسان اقتصادی، یک درصد رشد اقتصادی در مدل سرمایه داری ایران، 100 هزار شغل ایجاد می کند. بنابراین برای آنکه میزان بیکاری در همین سطح هفت یا هشت میلیونی باقی بماند، باید اقتصاد ایران سالیانه رشد اقتصاد 10 یا 12 درصدی داشته باشد. و این تقریبا ناممکن است. در دهه های اخیر تنها کشور چین قادر بوده است که چنین رشدی را تجربه کند که این در تاریخ سرمایه داری جهانی یک استثنا است. با اطمینان می توان گفت سرمایه داری ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی با تنش های دایمی که با سرمایه داری جهانی دارد، به رغم ارزان بودن نیروی کار در ایران، مرکز جذب سرمایه جهانی در ابعاد چین را به هیچ رو تجربه نخواهد کرد. بنابراین چشم انداز برای کاهش بیکاری تاریک است.

**مینوهمتی:** اگر بخواهید اساسی ترین خواسته و مطالبات کارگران را بر شمارید به کدام موارد انگشت می گذارید و به نظر شما کارگران چگونه می توانند به خواسته هایشان دست یابند؟

**ایوب رحمانی:** شما اگر به علی که در سال گذشته باعث شد که کارگران به اعتراض، اعتصاب و تجمع اعتراضی اقدام کنند دقت کنید، بخوبی می توانید خواست و مطالبات فوری کارگران را در یابید. این خواسته ها بطور خلاصه از جمله عبارتند از: پرداخت به موقع دستمزدها، کسب امنیت شغلی و الغای قرارداد های موقت، افزایش سطح دستمزد ها از جمله حداقل دستمزد، توقف خصوصی سازی ها و افزایش حقوق بازنشسگان. در کنار این ها باید خواست و حق ایجاد تشکل مستقل کارگری و حق اعتصاب را نام برد که از حقوق بنیادی کارگران است. به همین گونه باید به مسئله بیکاری و پرداخت بیمه بیکاری مکفی و مناسب برای جویندگان کار اشاره کنم که در این شرایط بسیار اهمیت دارد.

راه رسیدن به خواسته ها نیز مشخص است: مبارزه هماهنگ و متشکل بخش های مختلف کارگران برای تحمیل این خواست ها به طبقه حاکم. و این ممکن نیست مگر از طریق تغییر توازن قوای طبقاتی موجود به نفع کارگران. برای چنین تغییری راه سخت و پر نشیت و فرازی در پیش است. اما خوشبختانه هم اکنون نشانه هایی امید بخشی را می توان- به رغم پراکنده بودن مبارزات کارگری حتی زمانی که برای خواست مشترک مانند حقوق های پرداخت نشده مبارزه می کنند- مشاهده کرد. برای نمونه با اینکه اعتصاب در جمهوری اسلامی ممنوع است ما شاهد دهها و صدها اعتصاب کارگری در سال و یا سالهای اخیر بوده ایم. همین طور راه

پیمایی و تجمع طبق قوانین جمهوری اسلامی منوط به اجازه رسمی است اما کارگران در مراکز مختلف تولیدی و خدماتی در شهرهای مختلف عملا دست به تجمع زدند و یا در سطح شهر راهپیمایی کردند. همه این ها نشان دهنده تحمیل شدن بخشی از قدرت کارگران به رژیم است. بعلاوه خواست تشکل مستقل کارگری به عنوان یک خواست اصلی در بین بخش های مختلف کارگری از جمله معلمان به یک خواست تقریبا عمومی تبدیل شده است و به رغم همه سرکوب گری ها، تشکل مستقل لاقبل بصورت دو فاکتو در مواردی به رژیم تحمیل شده است. مثل وجود سندیکای کارگران شرکت واحد و یا کانون های صنفی معلمان. می گویم دو فاکتو به این دلیل که این تشکل ها هم وجود دارند و هم به دلیل سرکوب رژیم نمی تواند کارکرد و ساز و کار طبیعی خود را داشته باشند مثلا نمی توانند بطور آزادانه مجامع عمومی خود را برگزار کنند.

نکته دیگری که در همین رابطه مایلیم به آن اشاره کنم موضوع چگونگی تغییر توازن قوا در جوامع استبدادی است. ساخت قدرت در این جوامع به رغم همه بی رحمی ها و سرکوب های عریان بسیار شکننده است و توازن قوای طبقاتی می تواند در برهه زمانی کوتاه تغییر یابد. نمونه ها فراوان اند. در انقلاب 57 ایران این را دیدیم و به همین گونه شاهد بودیم که در لهستان دهه هشتاد چگونه "جنبش همبستگی" - صرف نظر از رهبری این جنبش- توانست تناسب قدرت را در مدت تقریبا کوتاه بهم بزند. می خواهم بگویم در جوامعی مانند ایران یک واقعه، مانند فاجعه پلاسگو و یا فاجعه معدن یورت این پتانسیل را دارند که کل طبقه کارگر را به همبستگی و حرکت وادارد، کارگران و مطالبات آنان را در مرکز توجه عمومی قرار دهد و حمایت مردم از کارگران را موجب شود و توازن قدرت را به نفع کارگران تغییر دهد. منظورم از این سخنان اصلا این نیست که باید منتظر رویداد ماند که مناسبات قدرت را تغییر دهد. بلکه منظورم این است که پتانسیل مبارزات کارگری را باید با در نظر داشتن چنین امکانی ارزیابی کرد و در همان حال باید مدام برای تحمیل هر چه بیشتر مطالبات کارگران بر رژیم و طبقه حاکم بر ایران تلاش کرد برای اینکه بتوان توازن قوای طبقاتی را در نقطه معینی از اساس تغییر داد. این وظیفه همه کارگران آگاه، تشکل ها و فعالین کارگری است.

با سپاس از اینکه دعوت ما را پذیرفتید و نظراتتان را با بینندگان سهیم شدید. سپاس از فرصتی که دادید تا مسائل کارگری را برای بینندگان مطرح نمایم

ای کاش هرگز هیچ چیز شروعی  
نمی داشت  
مهرنوش معظمی گودرزی



این بار جکایت ان ویلون است هنگامیکه نجوای امواج زندگانی بار دیگر او را در بر گرفت انچنان او را به اشک ریختن وا داشت تا حدی که عقل و جان به او بیگانه و رمید.....

سالها می گذشت و ویلون هنوز در کنج یکی از قفسه های این انباری سازهای از کار افتاده قرار داشت ، گاه دست های می آمدند و او را برای تمرین با خود می برند و همیشه این دست ها ناشیانه او را نه به نوا ، بلکه عاجزانه به جیغ جغدی زخمی در می آوردند ، همه ان آماتور ها که می خواستند روزی سمفونی بنوازند و رویایی رهبری ارکستری اپرا را داشتند ! ویلون روزی دور ، دور در میان بانگ ، اشک ، آوازه سمفونی نواخته بود . حال دیگر از خاطر برده بود که زمانی با حرکت دستان پر توانا دیوانه ای می شد و می نواخت که تندیس خود را بر دل جاودانه می انداخت حال دیگر اندیشه آنرا نداشت . غصه ای نداشت . به همین عادت داشت ، به این سکوت ، عزلت . دیگر رویایی نواختن سمفونی در ارکستر های بزرگ برای همیشه از او جدا شده بود .

دیگر در انتظاری لحظه ها را بونمی کرد . این تلاطم و هیجان ساز زن ها و ساز ها را در روز های قبل از اجرا با یاس پاس می داد مثل همان روز ! چشمانش را همیشه می بست ، بی اعتنا به ان غوغای خارج از

اطاق ، در غروب های تنهایی زندگی که به گردش حلقه بسته بود نشسته و آوازی را با خود در خلوت می خواند . ان همه حرکت پاها ، دستها و صحنه کشاکش مغزها ، رقابت ماشه ها را با او کاری نبود . در خود بود و با خود بود و چشم براه به هیچ چیز ، چرا که شک داشت که شاید در اطاق برای او و بخاطر او باز خواهد شد . چرا که در ان باور بود که هیچ دستی با مهر نیاز او را در ان غروب ها جستجو نمی کرد .

ای کاش هرگز هیچ چیز شروعی نمی داشت ویلون در خیال خود غوطه ور و سرگردان یادها بود در حال و هوایی آنجا ، آن عزلت دور افتاده ز جهان بیرون ، خاموش ، که یکباره تکانی شدید خورد ، ، چشم ها را گشود ، دمی نگاه کرد به دستانی که او را از جعبه بیرون میآوردند خیره ماند ، پر ز التماس ، از فکر انکه دوباره او را به جیغ بکشاند لال شد ، خالی از صدا شد ..... اما دست ها او را آرام نوازش می دادند و ان گرد و غبار مونس روزهای سرد و لحظه های خالی از نفس را پاک میکردند ، صاحب دستها ، ان مرد نگاهی بر ویلون ، لبخندی . بر او و ماشه را بر او کشید و دست دیگر مرد خیلی آرام ، آرام و به نرمی جلبک های سبز بهاری بر پیکر او لغزید و با سیم های او و پیکر لرزان او به بازی شدند بی شتابی ، یک نزدیکی بود ،

یک کنجکاو بر ویلون بود ! ویلون لذتی از دست ها می گرفت . سر بلند کرد و در چشم های ان دست ها خیره ماند ، چه شعله ای ، چه آرامشی بر او به جاری بود . در میان نوازش دست ها و اشعه چشمان مرد سرگردان مانده بود .. رویش زندگی را احساس میکرد . قلب او می زد ، تند ، تند در ان زیر سبته سوزان . در حال رفتن بود . می دید که دست های مرد گره سکوت او را با آن آهنگ دلنشین بر خاسته از یاد های خاکستری می گشود ، می دید که از ان اتاق تاریک خارج می شد ، می دید که در هیاهوی سالن کنسرت در دستان مرد می چرخید . پس چیست این ترس ؟ هراس ، ؟ و این همه زاری و یک گرمای نا آشنا ؟ . و دهنده همه این آشفته احساس در ویلون ان مرد بود با دست ها ییش ! ویلون

خود را نزار و بس ضعیف می دید که شاید با یک فشار دست مرد خواهد مرد ، فقط با یک فشار ان بدن نحیف تلف می شد . ای کاش هرگز هیچ چیز شروعی نمی داشت!

لیک مرد لبخندی میزد لطیف . و ویلون داغ شده بود از سراب آرزو .. اما شاید ان سن سالن کنسرت ویلون را خانه نبود و ان ویلون های شیطان پر شور همنشینی برای او نبود . باید به عزلت خود پناه می برد .. خانه او همان پستوی تاریک انباری سازهای از کار افتاده بود .

ای کاش هرگز هیچ چیز شروعی نمی داشت! اما ارکستر آماده اجرا یک سمفونی بود ، . مرد به جلوی سن رفت ، التهایی در وجود هر دو به فوران بود . مرد دستش بر بدنه ویلون به حرکت در آمد ، نجوای در گوش ویلون و در رگهای او پیچید:

وحشیانه با هم این راه را می رویم! غوغایی بود . مردی بسیار به گوش بودند ، ان چشم ها ، ان انتظار ها . آغازی نو در راه بود در ویلون ، در قلبش ! در روح و روانش بهاری ژرف باز میگشت ، در رگهای او شیرینی خواستن بود ، تمثای تماس دست های مرد با او ، نزدیک شدن ماشه به قلب و شکستن سکوت وجودش . در بغض می دید که که صدا در سالن بزرگ بر فراز گوش های او را به بلعیدن بودند پرواز می کرد موجی می زد و از گوش ها به دل ها و آنجا بوسه ای می کاشت . ویلون و دستها بی پشیمانی ، بی درک زمان در هم می امیخته بودند و ان سمفونی عشق را . می نواختند . ویلون حیرت ، حیرت را در جمعیت می دید . در هیاهوی غریب دست زدن ها را می شنید که از خاموشی گور فراموشی روز دوباره به قلمرو زندگی باز گشته بود ، به نواختن سمفونی وحشی عشق ، به زنده بودن ، نفس کشیدن ، زندگی را لمس کردن!

و بودن ... بودن! ای کاش هرگز هیچ چیز شروعی نمی داشت! پس از اتمام کنسرت و هلهله مردم مرد ویلون را در ان کمد بزرگ سازهای ارکستر های بزرگ قرار داد اکنون ویلون به خانه ای نو می رفت ، اکنون در آشیان گرم ، دوردست از دیروز ها شب را از روز جدا

می‌کرد. اما چشمان ویلون به سوی مرد و دست هایش بود. با نگاه او را فریاد می‌زد، او را می‌خواند، با هم به پیکاری رفته بودند. به هنگام سمفونی یکی شده بودند. این هنگام شادی اندو بود، با هم! فرداها و سمفونی‌های دیگری ویلون و مرد را با هم پیوند می‌دادند اما، اکنون ویلون مرد را دید که با ساک سفری در دست دور می‌شد. می‌رفت، می‌رفت، شاید برای همیشه سالن و او را ترک می‌گفت!

ویلون در قفسه نو و در زیر داغی سخنان تحسین مردم، در خیرگی نگاه‌ها سرما را گرداگرد خود احساس می‌کرد و به مردن می‌اندیشید و با خود زمزمه کرد که

ای کاش هیچ چیز شروعی نمی‌داشت!

و آرام گریست، آن قطره‌های اشک در سکوت سبز بهار ویلون می‌بارید، چه تلخ و پر غصه! ویلون نمی‌دانست که برای چه گریه میکرد، برای چه!

ای کاش که هرگز هیچ چیز شروعی نمی‌داشت!

### گزارش وضعیت حقوق بشر در ایران

مرضیه آدمی فعال حقوق بشر و مدافع حقوق زنان و مربی فرادمانی در سوئد

یک منبع مطلع دیگر به ندا گفت: برای این پرونده با وکالت زینب طاهری از وکلای محمدعلی طاهری تقاضای اعاده دادرسی شده است که قاضی مربوطه برای نپذیرفتن اعاده دادرسی توسط بازجویان ثاراله تحت فشار قرار دارد.

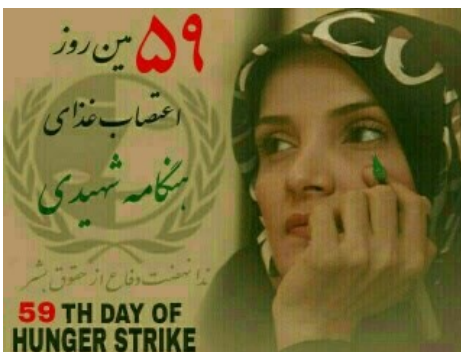
<https://t.me/MATaHeriHRs/2436>

ندا، نهضت دفاع از حقوق بشر

<https://telegram.me/MATaHeriHRs>

خطر مرگ جان هنگامه شهیدی را تهدید میکند

خبرگزاری هرانا - گزارشگران بدون مرز در بیانیه‌ای با تأکید بر خطر جانی برای هنگامه شهیدی روزنامه نگار زندانی «در اعتصاب



غذا»، رفتار غیر مسئولانه مقامات حکومت ایران را محکوم کرد.

به گزارش خبرگزاری هرانا به نقل از گزارشگران بدون مرز گزارشگران بدون مرز رفتار غیر مسوولانه مقامات حکومت ایران را

هجوم خودسرانه مأموران امنیتی به منزل مادر بهارین عسگریه در تبریز و تهدید مادر بیمار او

مأموران خودسر امنیتی و اطلاعاتی وابسته به سپاه به منزل مادر بهارین عسگریه، که از شاگردان محمدعلی طاهری بنیانگذار فرادمانی و سایمنتولوژی است در تبریز هجوم آوردند.

به گزارش ندا، نهضت دفاع از حقوق بشر. به نقل از یک منبع آگاه، مأموران امنیتی بدون ارائه حکم و کارت شناسایی، پس از هجوم به منزل مادر بهارین عسگریه اقدام به تفتیش منزل و توقیف اموال شخصی خانواده عسگریه نمودند.

این منبع آگاه به خبرنگار ندا گفت: مادر بهارین عسگریه بیمار است و به دلیل هجوم مأموران امنیتی و ارباب و تهدید توسط آنان، وضع جسمی او وخیم شده است.

بهارین عسگریه از مربیان عرفان حلقه در تبریز است که با اتهامات تبلیغ علیه نظام، توهین به مقدسات، اقدام علیه امنیت ملی، اخلال در نظم عمومی در شعبه 26 دادگاه انقلاب محاکمه شد و با اعمال نفوذ ضابطان قرارگاه ثاراله توسط قاضی ماشاء الله احمدزاده، قاضی گوش به فرمان، مطیع و سرسپرده سپاه به 6 سال حبس تعزیری و 74 ضربه شلاق تعزیری محکوم شد.

این رأی در دادگاه تجدید نظر با دستور سپاه ثاراله توسط قاضی سید احمدزرگر بدون توجه به لایحه دفاعیه وکلا و مدارک و مستندات ارائه شده، تأیید شد.



ایران تحت حاکمیت رژیم دیکتاتور و زن ستیز جمهوری اسلامی به لحاظ شکاف جنسیتی و اعمال بی حقوقی و خشونت بر زنان در میان 180 کشور مورد مطالعه مجمع جهانی اقتصاد، در رده 169 ام قرار گرفته است.

اعمال بی حقوقی و خشونت بر زنان ریشه در مناسبات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی حاکم بر جامعه دارد. در جامعه ایران خشونت علیه زنان اساساً ناشی از حاکمیت یک رژیم سرمایه-داری مستبد مذهبی است که قوانینش مبتنی بر تعالیم دینی می‌باشد. رژیم جمهوری اسلامی رسماً زن ستیز است و با اعمال قوانین اسلامی بطور همیشگی و نهادینه شده حقوق مدنی و انسانی زنان را پایمال می‌کند و با سلب تمام آزادی‌های فردی و اجتماعی از آنان، به اعمال خشونت همه جانبه علیه زنان در جامعه و خانواده از طرف حکومت و مردان اجتماع مشروعیت بخشیده است. رژیم جمهوری اسلامی برای تداوم حاکمیت خود از فرهنگ پوسیده مردسالاری در جامعه تغذیه می‌کند

که از آزاد کردن هنگامه شهیدی خودداری (RSF)، متن این بیانیه به قرار زیر است؛ میکنند به شدت محکوم میکند. این روزنامه نگار از تاریخ ۱۹ اسفند ۱۳۹۵ که بازداشت شده است، در اعتصاب غذا بسر می برد. هنگامه شهیدی به تاریخ ۱۲ فروردین در تماس تلفنی مادرش را مطلع کرده است که از تغذیه و آشامیدن نیز خودداری کرده است و «دیگر توان راه رفتن ندارد و خودش را روی زمین می کشد.»

وی در ۱۹ اسفند ۱۳۹۵ با دستور دادسرای فرهنگ و رسانه تهران بازداشت شد. هنگامه شهیدی در نامه ای که پس از بازداشت بر روی حساب توئیترش منتشر شده است، اعلام کرده بود که پس از بازداشت تا آزادی یا مرگ اعتصاب غذا خواهد کرد. این روزنامه نگار در بند ۲۰۹ زندان اوین نگهداری میشود. رضا معینی مسوول دفتر ایران و افغانستان گزارشگران بدون مرز. (RSF) در این باره اعلام کرد: «ما صادق آملی لاریجانی، رئیس قوه قضایی، عباس جعفری دولت آبادی، دادستان تهران، مصطفی پور محمدی وزیر دادگستری و محمود علوی وزیر اطلاعات را مسئول جان هنگامه شهیدی میدانیم

هنگامه شهیدی نخستین قربانی رفتار غیر انسانی و تحقیرآمیز مسئولان جمهوری اسلامی با زندانیان عقیدتی و از این میان روزنامه نگاران و شهروند خبرنگاران زندانی نیست. این زندانیان تنها راه اعتراض به بازداشت خودسرانه و شرایط بازداشت خود را اعتصاب غذا میدانند. در سال میلادی ۲۰۱۶ دستکم ده روزنامه نگار زندانی با به خطر انداختن جان خود به این روش اعتراضی دست زده اند گزارشگران بدون مرز از عاصمه جهانگیر، گزارشگر ویژه گزارشگران بدون مرز میخواهد گزارشگر ویژه سازمان ملل از مسئولان جمهوری اسلامی در باره وضعیت سلامت هنگامه شهیدی خواهان پاسخی روشن شود. احضار و بازداشت روزنامه نگاران در ایران ادامه دارد، ۲۶ و ۲۸ اسفند ۱۳۹۵، مراد ثقفی مدیر مجله گفتگو و رامین کریمیان پژوهشگر و همکار این رسانه را ماموران امنیتی بازداشت و به محل نامعلومی منتقل کرده اند. جمهوری اسلامی ایران با ۳۰ روزنامه نگار و

شهروند خبرنگار زندانی یکی از ۵ زندان بزرگ جهان برای فعالان رسانه های است. این کشور در رده بندی جهانی آزادی مطبوعات گزارشگران بدون مرز از میان ۱۸۰ کشور جهان در قرار دارد رده ۱۶۹

<https://www.hra-news.org/statements/a-188/>

ما در جای درست تاریخ ایستاده ایم / دلنوشته گلرخ ایرایی

خبرگزاری هرانا - گلرخ ابراهیمی ایرایی، کنشگر مدنی محبوس در بند نسوان زندان اوین در نامه ای سرگشاده به بهانه حبس یازده ساله زینب جلالیان، زندانی سیاسی از امید به تغییر و رسیدن روزهای بهتر سخن گفته است، او در این نامه با نام بردن از تعدادی از زندانیان دیگر به نقل از هرانا می نویسد گذشته تمام نمی شود. قلم ها شکسته می شوند و روایت ها نانوشته می مانند اما سینه به سینه پیش می آیند و به نسلها هویت می بخشند تاریخ پر سنگلاخ مان روایت درد بسیار در سینه دارد و ما نسل سوخته این دیار همچنان دوره میکنیم زخم هایی که بر پیکر پدرانمان بوده را زینب جانم (زینب جلالیان) بهار را به یاد یازدهمین بهاری که پشت میله های زندانی آغاز می کنم و به استقامتت فکر می کنم. به انفرادیهای طولانی مدت و شکنجه های روحی و جسمی که تاب آورده ای. به مرخصی های هرگز نرفته ات و به چشمان زیبایت که کینه توزانه از حق درمان شان محرومت کرده اند به ایستادگی ات فکر می کنم و هرگز سر خم نکردنت در برابر این حجم سنگینی که میخواست به زانو دربیاردت اما قویترت نمود تو. نماد نسلی هستی که سرکوب و خفقان و ارتجاع و فاشیسم را نفس کشید و هنوز زنده است و همچنان امیدوار است به فردایی که مترسک ها کنار بروند و آزادی دامن بگستراند و طلایع آفتاب آنچنان بدمد که دیگر یادآور ریسمان و چوبه دار و پاهای آویخته و پیکرهای معلق بین زمین و آسمان نباشد اگر چه سقوط کرده ایم در خود و به شعبده خو گرفته ایم و پشت نقاب هایی که بر صورتمان کشیده اند، دوره می کنیم شب و روز را، اگر چه ارتجاع هنوز بر ما می تازد و استبداد چون یوغی بر گردنمان سنگینی

ما در جای درست تاریخ ایستاده ایم / دلنوشته گلرخ ایرایی

اگرچه کمند زینب هایمان که این دنیای وارونه را تاب بیاورند و آزادگی را به جوهر جان بر صفحات تاریخ ثبت کنند، اما فردا بعید نیست. تو تکثیر می شوی و فصل پرواز کلاغ های سیاه میگردد.

روزگار زیستن زیر ذره بین جهلشان و لحظه لحظه رصد شدن زندگیمان و تفتیش مغزهامان و ورق زدن روزهایمان تمام خواهد شد. حق گرفتنی است و می ستانیمش و



دیگر بیگانه نخواهیم بود در خانه ی پدری. کودکانمان خاکستری بود و بوی خون میداد. هنوز در مشاممان تازه است و رد سرخی اش بر دامنه های توجال خیال را پرواز میدهد تا آن روزهای تلخ که چون تاولی بر سینه ی تاریخمان مانده است

هربار که به این تکه ی کوچک آسمان که سهم این روزهایمان است، نگاه می کنم، به سهم تو از آسمان، در این سالها که به بیش از یک دهه می رسد، میاندیشم. ما سهممان کم نبود اگر به بغضشان دریغمان نمیکردند. بگذار به بندمان کشند زینب جانم. بگذار ترکه ی بیدادشان پیکرهایمان را درهم بریزد. بگذار سهممان از بودن، عشق و حتی چشمانمان، چون سهممان از آسمان از ما دریغ شود. ما ایستاده ایم بر حقانیت خود و آن حجم قطور از تاریخ را که آشفته و ترسان و ناتوان از ورق زدنش مانده اند را سنگینتر کنیم.

اینجا هربار که باد میوزد، داستان سعید (سلطان پور) در گوشمان زمزمه می شود. این تپه ها بیهوده به خون آن هزاران لاله ی

عاشق گلگون نشده اند. جریان دارد خونشان، حتی اگر شقایق‌های روییده بر خاکشان را درو کنند و درو کنند و باز هم درو کنند بگذار بر چوبه های دار سجده برند و فکر کنند شهرام (احمدی) در سینه ی گورستانی بسیار دورتر از سرزمین مادری به خاک سپرده شد. آرزوهایش، استقامتش و حقانیتش در ما تکثیر می شود.

بگذار چون مریم (اکبری منفرد) کودکانمان را از آغو مان بیرون کشند و نزدیک به یک دهه محرومان کنند از نوازشها و لالایی های شبانه ی مادرانه، محرومان کنند از تماشای کودکان در صف مدرسه. کودکی که پشت شیشه های کدر کابین ملاقات قد کشید و در سینه اش کتابی دارد از تاریخ ما که بی زندگی روزگار بر ما گذشت بگذار بر خانه هایمان یورش بیاورند و بازهم رفقایمان را چون مجید اسدی که به تازگی پس از اتمام مدت حبسش.

آزاد شده بود، به ناکجاآباد ببرند. ما این بیخبری عبوس را تاب می آوریم و می مانیم.

### انتخابات و تغییر سیاست "آشتی ملی" شادی امین



مرور مجموعه تحلیل های اصلاح طلبان در انتخابات جاری به خصوص در مورد رد صلاحیت احمدی نژاد و کاندیداتوری ریسی ممکن است این نتیجه گیری را به ذهن بیاورد که آن ها، سیاست "ببخشیم و فراموش کنیم" سالیان سال خود را کنار گذاشته اند و به لزوم پاسخگو کردن مسئولان جنایات نزدیک به چهار دهه گذشته معتقد شده‌اند. اما آیا واقعا این اتفاق افتاده است؟

مورد اول: رد صلاحیت احمدی نژاد

چراکه دستمان در دستان جعفر عظیم زاده است و عزم مان با او که چون کوهی ایستاده، یکی است.

ما در جای درست تاریخ ایستاده ایم زینب جانم، حتی اگر تحریف مان کنند. بگذار پرچم ریا و تزویرشان به اهتزاز باشد. ما بیهوده تاب نمی آوریم. ما ذات مان «هست» است و باورمان جاودانه،

حتی اگر از میانه راه به تیشه کین، ساقه هایمان را ساقط کنند، باز هم ریشه می زنیم تا آیندگان، همانگونه که خود جوانه زدیم از بذر پیشینیان و آنکه نیست می شود این منجلاهی است که تا خرخره

هایمان بالا آمده، اما یارای خموش کردن مان را ندارد.

### فروردین ۹۶

گلرخ ابراهیمی ایرانی همسر آرش صادقی، فعال مدنی و فعال حقوق بشر به اتهام توهین به مقدسات و تبلیغ علیه نظام در شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران به ۶ سال حبس تعزیری محکوم شد که این حکم در شعبه ۵۴ دادگاه تجدیدنظر به ریاست قاضی صلواتی بدون

حضور وی تایید شد خانم ایرانی، ۳ آبان ماه ۱۳۹۵ بدون دریافت احضاریه کتبی توسط ماموران امنیتی جهت اجرای حکم ۶ سال حبس تعزیری بازداشت و به زندان اوین منتقل شد

بر اساس محتویات پرونده گلرخ ابراهیمی به دلیل داستانی منتشر نشده در نقد سنگسار و با در نظر گرفتن سنگسار به عنوان مقدسات به توهین به مقدسات متهم شده است.

<https://www.hra-news.org/letters/a-333/>

همنوعان عزیز تا زمانی که ما با هم بپا نخیزیم و برای حقوق مسلمان متحد و یکپارچه نشویم مطمئن باشید هیچ حکومت اسلامی و زن ستیزی حاضر نمیشود که زن را دارای حقوق انسانی بداند و روز به روز بیشتر زنان را تحقیر و کوچک میکند مانیم که باید فریادمان گوششان را کر کند. پس تا آزادی ایران و زنان ایرانی بی تفاوت ننشینیم و با ظالمان غاصب بجنگیم.

### بامید نابودی تمامی حاکمان ظالم و زن ستیز ایران

تحلیل‌های اخیر به شکلی معوج، از نظارت استصوابی و نهاد شورای نگهبان به عنوان نهادی غیردمکراتیک اعاده حیثیت کرده‌اند. امری که نشان می‌دهد، این نیروها از این تاریخ نه چندان دور درسی نگرفته و همچنان در بزنگاهی دیگر، آمادگی ایستادن در کنار نهادهایی چون "رهبری" و "شورای نگهبان" و تقابل با مردم و مطالباتشان را دارند.

در مورد گره زدن رفع حصر با رد صلاحیت احمدی نژاد نیز با یک تقابل دوگانه ساختگی روبرو هستیم. دوگانه‌ای که صورت مسئله را ساده می‌کند تا پاسخی ساده را به ما تلقین کند. پاسخی که ضمن محدود کردن گستره سرکوب و زندان به حصر رهنورد و موسوی و کروبی، بانی و باعث این حصر را شخص احمدی نژاد معرفی می‌کند و نه نظام بسته و غیر منعطفی که کمترین مخالفت و یا قدرتی در مقابل خویش را پذیرا نیست. تحلیل مذکور چنین وانمود می‌کند که حال که احمدی نژاد از قدرت کنار رفته و رسماً بی صلاحیت است، از رقبایش باید رفع حصر شود. این دیدگاه بار مسئولیت سرکوبها، اعدام و خشونت چهار سال دوره روحانی و تداوم حصر را در پیش چشم ما تار می‌کند و

رد صلاحیت احمدی نژاد رییس جمهور پیشین ایران به مجموعه بحث‌هایی دامن زده که اصلاح‌طلبان و وابستگان آنها در تشدید و شکل‌گیری آن نقش بسزایی دارند. بحث‌هایی پیرامون پاسخگویی پیرامون وقایع پس از انتخابات 88 و اینکه بالاخره، هرچند با تاخیر 8 ساله، عدالت در حق احمدی نژاد اجرا شد. اصل و لب کلام بسیاری از آنان این است: شورای نگهبان به حرفی که ما در سال 88 زدیم رسیده است؛ یعنی احمدی نژاد صلاحیت ندارد. همچنین، حال که احمدی نژاد سلب صلاحیت شده پس حصر موسوی مورد ندارد.

مجموعه این گفتمان و استدلال‌ها و شعف نهفته در آن، حاوی چند نکته است که نباید در هیاهوی اخبار و تحلیل‌های انتخاباتی گم شود:

این نگاه، رویکرد مردم در خیابان‌ها و فریاد مرگ بر دیکتاتور آنها را با رویکرد دیکتاتورمآبانه و فیلتری شورای نگهبان یکی فرض کرده و البته در نهایت به شورای نگهبان و عملکردش مشروعیت داده و آن را به هنگام وفاق یافتن با مسیر خودشان، تایید کرده و از آن استقبال می‌کنند. در واقع،

سعی می‌کند آن را با شعار و تصویر سازی دروغین، از خاطره ما محو کند. در واقع احمدی نژاد حتی برای دوره ای که در قدرت دولتی فاقد سمت و مسئولیت رسمی بوده است نیز منکوب شده و پاسخگو می‌شود. اما تنها چهار سال روحانی نیست که در این شعار مورد تردید قرار می‌گیرد، در این نگاه، تمام فجایع پس از انتخابات و نقض حقوق بشر در 8 سال گذشته فراموش و یا در موضوع حصر خانگی این سه نفر خلاصه می‌شود. احتمالاً پایان دادن به این حصر نیز برای این عده کافی است تا قلم هایشان را زمین بگذارند و به تشویق حاکمان بپردازند. به بیان دیگر، در کنه قضیه، مساله رفع حصر و نقض حقوق بشر نیست که اهمیت دارد بلکه مساله تداوم حذف احمدی نژاد از تمامی رقابت های سیاسی آینده است که مقصد و مقصود اصلی است.

مورد دوم: کاندیداتوری ریسی در مورد کاندیداتوری ریسی نیز با همین نگاه معطوف به منافع سیاسی به حقوق بشر و "نان را به نرخ روز خوردن" روبه‌رو هستیم. در انتخابات پیش رو، حریف مقابل روحانی، رئیس جمهور نیروهای اعتدالی، سید ابراهیم ریسی است که این روزها لقب "آیت الله قتل عام" را از طرف اصلاح طلبان دریافت می‌کند. مجموعه اصلاح طلبان، از تندروترین تا کندروترین شان، که البته شامل دهها مامور سابق دولتی دهه‌های گذشته و تحلیل گران هم نظر ایشان در ایران و خارج از کشور می‌شوند، سابقه ریسی و "سو مدیریت" او در "قوه قضاییه" (اشاره به مسئولیت وی در کشتار زندانیان سیاسی در سال 67) را به رخ جناح مقابل می‌کشند. آنها که همواره معتقد بودند بایستی این گذشته را فراموش کرد و رو به آینده در سیاست دخالت فعال داشت، کسانی که به یکباره یاد جنایات دهه 60 افتاده و بر روشن شدن تاریخ جنایات ریسی پافشاری می‌کنند، اما آیا واقعا دغدغه قوه قضاییه قانونگرا، پاسخگویی و تحقق عدالت را دارند؟

مرور سیاست عملی اصلاح طلبان چه چیزی را به ما نشان می‌دهد؟ لازم نیست راه دور برویم. همین افراد در انتخابات سال 94 مجلس خبرگان از

کاندیداهای لیست امید دفاع می‌کردند. یعنی از رای دادن به کسانی چون محمد محمدی نیک (ری شهری)، از مقامات امنیتی دهه شصت و مسئول صدور احکام اعدام در دوره‌های مختلف برای معترضین و مخالفین جمهوری اسلامی، قربان‌علی دری نجف آبادی (وزیر اطلاعات در جریان از قتل‌های سیاسی مخالفان، معروف به قتل‌های زنجیره ای) و اکبر هاشمی رفسنجانی که از صدور حکم تیر برای معترضان اسلامشهر و مشهد در دهه 70 شمسی و البته سرکوب‌های دهه 60 بگذریم، از نقش ثابت شده اش در ترور رستوران میکونوس برلین نمی‌توانیم بگذریم. به یاد بیاوریم اینان در حالی از پاسخگو شدن احمدی نژاد حرف می‌زنند که همین چند ماه پیش، تمام قد پشت طرح "اشتی ملی" خاتمی که در واقع آشتی اصلاح طلبان با رهبری بود ایستادند و همه را، به خصوص خانواده‌های کشته شدگان اعتراضات پس از انتخابات 88 را دعوت به به بخشش و فراموشی با حفظ اختلافات کردند.

آنها نه فقط چهار سال پیش، هنگام انتخاب پورمحمدی به وزارت دادگستری، که در جریان کشتار وسیع زندانیان سیاسی در سال 67 همراه ریسی، اشراقی و نیری، از اعضای کمیسیون و یا هیئت مرگ بود، تحت عنوان عدم تضعیف دولت امید، هر نقدی را تخطئه کرده و او را در مقام "دادگستر پذیرفتند، بلکه حتی حالا هم به این سنووال ساده جواب‌های سریالا می‌دهند که چرا پورمحمدی که همراه ریسی بوده است، حق دارد پست وزارت را اشغال کند، ریسی اما نمی‌تواند ریاست جمهور شود؟

یا اینکه اگر احمدی نژاد مسئول کشتار و سرکوب تظاهر کنندگان در سال 88 است، اگر احمدی نژاد مسئول شکنجه در کهریزک است، مسئولیت ریاست جمهوریها و نخست وزیرهای قبلی و بعدی در فجایع... رخ داده در دوران خودشان چیست؟

اینجاست که استاندارد دوگانه اینان برای میزان و سنجش افراد از پرده بیرون می‌افتد و ادعای آزادی‌خواهی بسیاری از این تحلیل‌گران رنگ می‌بازد. کسانی که خشم بازماندگان، قربانیان و خانواده‌های دهه شصت و پس از آن را به رسمیت نمی‌شناسند و تاکنون هم آن‌ها را دعوت به

سکوت کرده‌اند، به یکباره آن هم زمانی که برای "جناح" خودشان منفعت دارد، وارد بحث "نمی‌بخشیم و فراموش نمی‌کنیم" می‌شوند. مردم و مطالبات آنها مادامی که برای برد و باخت ایشان به کار آید مهم است. دوباره قرار است با ایجاد ترس و نگرانی از بر سر کار آمدن یک "افراطی" و "جنايتكار" مردم به سوی رای دادن به کاندیدای "معتدل" هدایت شوند.

منادیان این استاندارد دوگانه، سوداگران عرصه سیاست هستند که جز به سود خود و خودی‌ها نمی‌اندیشند. سوداگرانی که اگر خود شریک فاجعه نباشند، بخشیده‌اند، و اگر که خود در این فراموش شدن ذینفع نباشند سالهاست که خواسته‌اند فراموش کنند.

تجربه بسیاری از کشورها، از جمله آفریقای جنوبی، زمانی که نه فقط به جنایات‌های رژیم آپارتاید بلکه به اتهاماتی هم که طرف مقابل به نیروهای مخالف آپارتاید می‌زد رسیدگی کردند، به ما نشان می‌دهد که پاسخگویی و آزادی خواهی نمی‌تواند و نباید در خدمت سیاست، مصادره به مطلوب شود.

در مورد ایران، تنها زمانی می‌توان از اجرای عدالت سخن گفت که تمامی کسانی که در طی حاکمیت 38 ساله جمهوری اسلامی متحمل خسارات جانی و مالی شده و از تبعیض و بی‌عدالتی رنج برده و یا عزیز و عزیزانی را از دست داده اند بتوانند حقیقت را در مورد عاملین و آمرین این بی‌عدالتی‌ها و جنایات انجام شده دریافت و از حقوق خود به عنوان شاکی بهره جسته و متهمین را در دادگاهی علنی به محاکمه و پاسخگویی بکشانند.

این روند، برای مقابله با تکرار این تاریخ تلخ، برای نهادینه کردن درک دمکراتیک در میان مردم و برای باور مردم به توان و نیروی خودشان، ضرورتی است که باید طی شود. رد صلاحیت احمدی نژاد توسط شورای نگهبان، بدون طی روندی که گفته شد، نمی‌تواند و نباید مرحمی بر زخم‌های عمیق آسیب دیدگان این دوره باشد، همانگونه که شکست ریسی مرحمی بر زخم بازماندگان کشتار دهه شصت و به ویژه سال 67 نخواهد بود. فراتر از مسئولیت و نقش افراد، کلیت نظام سیاسی موجود هم باید دربرابر تمامی جنایات های چند دهه گذشته پاسخگو شود.

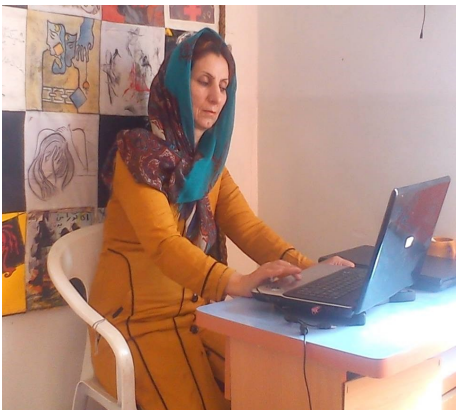
عدالت معنایی وسیع تر و عمیق تر از این جنگ قدرت دارد. در روند دستیابی به عدالت، آسیب دیدگان حرف آخر را می‌زنند و نه شرکا یا منتفعان جرم. این آن نکته کلیدی است که نباید فراموش شود.



پروین ذبیحی، فعال فعال حقوق زنان و کودکان، به عنوان یکی از شش برنده از دوره اول جوایز حقوق بشری رها، معرفی شد.

شش برنده جایزه، توسط هیات داوران ویژه ای متشکل از شیرین عبادی، برنده جایزه نوبل و وکیل مدافع حقوق بشر به عنوان رییس هیئت ژوری، آرون رودز از بنیانگذاران و محقق اصلی پروژه حقوق آزادی و مدیر اجرایی سابق فدراسیون بین المللی هلسینکی برای حقوق بشر و کارولینا یانوزفسکی، وکیل حقوق بشر و عضو هیئت مدیره سوئدیند، انتخاب شدند.

پروین ذبیحی متولد پانه - کردستان، ساکن مریوان و دانش‌آموخته مقطع فوق دیپلم رشته علوم انسانی است. او عضو هیئت مدیره انجمن زنان آذر مهر، عضو کانون کودکان، اتحادیه کارگران بی‌کار و اخراجی، است و در انجمن ادبی مریوان نیز فعالیت دارد.



پروین ذبیحی در اوایل انقلاب و زمانی که دانشجوی تربیت معلم بوده، به علت همکاری با سازمان فداییان خلق دستگیر و به ۵ سال و نیم زندان محکوم می‌شود ولی بعد از ۶ سال آزاد می‌شود.

او در دوره اصلاحات فعالیتهای خود را در زمینه حقوق مدنی و فرهنگی از سر می‌گیرد. تحقیق و پژوهش، نوشتن مقاله و تهیه گزارش، ساختن فیلم در رابطه با خودسوزی زنان و همچنین برگزاری کارگاه‌ها و مراسم‌های مختلف در رابطه با زنان و کودکان و نیز حضور در تجمعاتی مثل ۲۲ خرداد در تهران و سنج، از جمله فعالیتهای پروین ذبیحی در راستای تلاش وی برای ساختن دنیایی بهتر است.

او برای دنیایی که زنان و کودکان به مثابه قربانیان اصلی خشونت، حرمت و کرامت انسانی‌شان را به دست آورند، تلاش می‌کند.

همکاری با جامعه حمایت از زنان کردستان، انجمن زنان آذر مهر، کمپین یک میلیون امضا، تشکیل کانون دفاع از کودکان مریوان، مبارزه با قتل‌های ناموسی، ختنه دختران، خودسوزی زنان، سنگسار و خون بس، اعدام، بوس، عمده فعالیت‌های وی در این دوران بوده و کمپین‌های زیادی توسط وی راه اندازی و مدیریت شده است. پروین ذبیحی کتاب "ختنه دختران" اثر "روناک فرج" را از کردی به فارسی ترجمه کرده و کتاب "فریادهای آتش" را که تحقیقی در زمینه خودسوزی زنان در مناطق کردنشین است، در دست انتشار دارد.

پروین ذبیحی همچنین از اعضای "کمیته علیه خشونت‌های ناموسی" است. این کمیته در سالگرد سنگسار دعا خلیل اسود، دختر عراقی، تشکیل شد. از عمده فعالیتهای پروین ذبیحی در این کمیته، تحقیق و کار فرهنگی برای بسترسازی علیه خشونت‌های ناموسی در کردستان، کرمانشاه، لرستان، ایلام و حاشیه‌های این مناطق بوده است. همسر پروین ذبیحی، علی محمودی فعال سیاسی، است که اخیراً و پس از ۴ سال از زندان آزاد شده است.

جایزه حقوق بشری رها، از جانب سوئدیند برای ادای احترام و ستودن مبارزات پروین ذبیحی، که سهمی در ارتقاء و حفاظت از حقوق بشر در ایران داشته، در نظر گرفته شده است.

مراسم رسمی اهدای جوایز به برگزیدگان، در جریان بیست و پنجمین اجلاس شورای حقوق بشر در ژنو، برگزار خواهد شد.

سازمان غیردولتی اتریشی سوئدیند، در سال ۱۹۷۹ بنیانگذاری شده است و از سال ۲۰۰۹ دارای مقام مشورتی شورای اقتصادی اجتماعی سازمان ملل متحد می‌باشد. سوئدیند که به توسعه جهانی پایدار، حقوق بشر و شرایط کاری مناسب در جهان خود را متعهد می‌داند، از سال ۲۰۱۰ در شورای حقوق بشر از طریق تنظیم موضع گیری‌های خود و تدارک اجلاس‌های موازی در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران توسط نمایندگان خود در شورای حقوق بشر، حسن نایب هاشم و شعله زمینی، شرکت داشته و در زمینه طرح موارد نقض حقوق بشر در ایران و جلب توجه بین المللی به آن، می‌کوشد.

## بیش از 40 روز اعتصاب غذا جان آتنا دائمی در خطر است



### تحریم انتخابات توسط آتنا دائمی در چهلمین روز اعتصاب غذا



به راستی به چه چیزی باید رای داد؟  
به فقر؟ به اعدامی تحریم‌ها به خاطر نقض حقوق بشر؟  
به اعدام‌های دسته‌جمعی؟ به خفقان و سانسور؟  
به حجاب و دین اجباری؟

من به عنوان فعال مدنی و فعال حقوق بشر  
مرز بین بد و بدتر و راه و بی‌راه را خط خواهم زد  
و در این انتخابات نمایشی شرکت نخواهم کرد



امروز چهل و سومین روز اعتصاب غذای خانم دائمی است. خانم دائمی به نشانه اعتراض به صدور حکم دادگاه کیفری، نسبت به اعضای خانواده‌اش، از نوزدهم فروردین ماه اعتصاب غذا کرده است.

خانم دائمی به دلیل فعالیت‌های مدنی مسالمت آمیز، به اتهام «تبلیغ علیه نظام، اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی، توهین به رهبری، توهین به بنیانگذار جمهوری اسلامی و اختفای ادله جرم» ابتدا به ۱۴ سال زندان محکوم شد که این حکم در دادگاه تجدید نظر به ۷ سال زندان کاهش یافت. این فعال حقوق کودک در حال حاضر دوران محکومیت خود را در زندان اوین سپری می‌کند و در اعتصاب غذا کرده است.

### قهرمان ایرانی پارالمپیک از سوی همسرش ممنوع‌الخروج شد

همسر زهرا نعمتی: «او را ممنوع‌الخروج کرده‌ام تا نتواند در هیچ تورنمنت برون مرزی شرکت کند.»

به گزارش رسانه‌ها در ایران، زهرا نعمتی پیرجمدار بازی‌های المپیک ۲۰۱۶ ریو و قهرمان پارالمپیک ۲۰۱۶ ریو در رشته تیر و کمان از سوی همسرش ممنوع‌الخروج شده است.



زهرا نعمتی عضو تیم ملی تیراندازی با کمان بانوان معلول ایران است. وی نخستین زن در تاریخ ورزش ایران است که موفق به کسب مدال طلا در بازی‌های جهانی المپیک و پارالمپیک شده است.

به گزارش خبرگزاری ایسنا، رهام شهبانی‌پور، همسر زهرا نعمتی «مدعی «شده است که بعد از بازی‌های پارالمپیک ریو، زهرا نعمتی «بنا به دلایلی «منزل را ترک کرده‌است.

وی تاکید کرده پس از خودداری زهرا نعمتی از بازگشت به خانه، «او را ممنوع‌الخروج کرده‌ام تا نتواند در هیچ تورنمنت برون مرزی شرکت کند.»

براساس ماده ۱۸ قانون گذرنامه ایران، زن شوهردار «ولو کمتر از ۱۸ سال «تنها با موافقت کتبی شوهر و یا در موارد اضطراری اجازه دادستان شهرستان محل درخواست گذرنامه، می‌تواند گذرنامه دریافت کند. ماده ۱۹ همین قانون نیز تصریح کرده است در صورتی که «موانع صدور گذرنامه بعد از آن حادث شود»، «از خروج دارنده گذرنامه جلوگیری و گذرنامه تا رفع مانع ضبط خواهد شد»

رهام شهبانی‌پور، عضو تیم ملی تیراندازی با کمان مردان معلول ایران، همچنین خبر داده که زهرا نعمتی درخواست رسمی طلاق علیه او ارائه داده است.

فروردین سال جاری، نام زهرا نعمتی، در کتاب رکوردهای گینس ثبت شد. او همچنین در سال ۲۰۱۴ از طرف بنیاد جهانی توسعه ورزش به عنوان یکی از ۱۸۸ ورزشکار نمونه جهان انتخاب شد.



تلویزیون رهایی زن از "کانال یک" روی ماهواره "هات برد" هر هفته

دو شنبه ساعت 20:30 و چهارشنبه ساعت 15:00 بازپخش برنامه به

وقت تهران می توانید پهنده تلویزیون رهایی زن باشید.

فرکانس ماهواره:

Chanel One- Hatberd  
 HoT BIRD  
 Frequency 11541 vertical  
 Symbol Rate: 22000  
 Pol V  
 FEC 5.6

## برای همکاری و تماس با نمایندگان سازمان رهایی زن در کشورهای مختلف

**نروژ: شادی و روپاک مطیعی**  
 تلفن تماس: 004790474027  
 ایمیل: [motiei\\_rojan@yahoo.com](mailto:motiei_rojan@yahoo.com)

**سن دیگو جنوب کالیفرنیا: فیروزه فرهی**  
 تلفن تماس: 858-531-1344  
 ایمیل: [firouzeh.farrahi@yahoo.com](mailto:firouzeh.farrahi@yahoo.com)  
 Location: 5240 fiore TER #213  
 San Diego"Ca 92122  
 جلسات کانون رهایی زن هر دوماه یکبار برگزار میشود و از طریق فلاپر و ایمیل به اطلاع همگان خواهد رسید.

**انگلستان: دیانا نامی**  
 تلفن تماس: 00447862733511  
 ایمیل:

**دیگر نقاط آمریکا: مینو همتی**  
 ایمیل: [MinoHemati@GMail.com](mailto:MinoHemati@GMail.com)

**سوئد-استکهلم: رعنا کریم زاده**  
 تلفن تماس: 0046739286842

**دیگر نقاط سوئد: سالار کرداری**  
 تلفن تماس: 0046700194503

**گوتنبرگ: وریا نقشبندی**  
 تلفن تماس: 0046705827583  
 0046705827583  
 ایمیل: [verya.1360@gmail.com](mailto:verya.1360@gmail.com)

**سارا مرادی**  
 تلفن تماس: 0046704499853  
 ایمیل: [sara\\_tina2003@yahoo.com](mailto:sara_tina2003@yahoo.com)

**آلمان: شراره رضائی**  
 تلفن تماس: 00491743635600  
 ایمیل: [Shararehzaei.p@googelmail.com](mailto:Shararehzaei.p@googelmail.com)